

یادش آمد ساعت پیدایش نشسته جان داد در پیش یادش آمد از زمان که خطاب کودکش را نمود
 مانند تاب کوهی آمد زینب اسیر دختران بیکسر دستگیر الحاصل امیر مؤمنان در وداع آخرین روزها
 باز پس اولاد را مجاد خود را خصوص جناب سید الشهداء را امر بصبر نمود و در واقع این جناب حبیب است پدر
 بزرگوار چنانکه فرمود که احدی را ممکن نشد که تواند این نوع صبر پدید آید که در وقت طیبیه مولانا بر کرده
 ذوالجلال را بر ندیدم مگر با آنحضرت از او و انبیا پیغمبران مانند صبر نمودن ما سزاوارتر خدا کفشد و حسرت
 ان واجب الاحرام واقی کردند باز صبر نمودند چون باک این جناب خاک ویزند پناه بجز خدا برخواستند
 که حرم حرم الهی در هم شکستند عبا و اطفال خود را بر داشته و بر آقا نهادند تا آنکه عهده و موثقی بجد و عرض
 بنعلت آنحضرت نوشته بودند و حوالی کوفه در زمین بنوا آنحضرت را حاضر نمودند صبر را بر آورد و عبا خود
 سال آنجناب بستند صبر نمودند و انصاف و اقران آنحضرت را کشتند صبر نمودند برادر زاده مانند قاسم و ابوالفضل مانند
 عباس و نوجوانی مانند علی اکبر و طفلی چون علی اصغر در پیش و در سر دستش بقفل رسانیدند با وجود این صبر
 نمود و صبر شکبانی آن مقرب باری و امام صبوح کور بجای بسند که حضرت قائم عجل الله فرجه میفرماید که قدح
 من صبرک ملائکه السموات و الارض و من کل الجهات یعنی بمحقق که تجتهد کردند از صبر تو ملائکه آسمانها بنوعیکه از هر
 طرف چشمها خود را بجانب تو کردند و از هر جهت بر آنحضرت نظر میکردند الحاصل امیر مؤمنان بعد از آنکه
 بهوش آمد فرمود ای فرزندان من اینک پر عزم رسول خدا و عزم سید الشهداء و برادر من جعفر طیار بنزد من آمده
 و بمن میگویند ابا الحسن عجل الله فانیما مشاقون الیه یعنی عجز کن بگو ما بدرستی که ما با شما مشاق
 بجانب نوشته ایم پس علامت اختلاف در آن جناب بهم رسید پس وی مبارک باهل بیت خود فرمود که ای بیکان زمان
 رحلت منکام فرقت است استودعکم الله و الله خلیفتی علیکم زینب خاتون عرض کرد که ای پدر بعد از تو بلا
 که بر ما نازل شود کس ما را پناه خواهد داد که هرگاه ما کجا خواهیم بود آنحضرت گریست گریستن شدت و کوبان از
 مضامین آن مخدنه را مخاطب ساخته فرمود که ای دختر چه ده من مضایرک بتو خواهد رسید خصوص در این شهر
 و حوالی این شهر که کوبان که همان بلای جان تو بیداست بر پیش چشم امروز می بینمت آنکه دستگیری در دست
 مخالفان اسیر کرد کوفه کجی بشامی انکت شما خواص و غایبی ای دختر بنی کوفه خضاد و انحال تو را بجز صبر جان
 نیست پس فرمود که ای بیکان شما را بیدای شما که اعلیفته من است بر شما پس رو توجبه بعالم باقی کرد و فرمود که
 السلام علیک یا رسول الله بعد از آن فرمود که لیثله هذا فلیعمل العالیون و الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون
 و اما کشتن با بوقبلان امام بحق بقبله کتف مقابل کلابت مطلق بری شد از غم دنیا و با کمال شوق نمود وی
 توجه بکوبیزم خصوص شهادت و جبهه خون او و شهادتین را کرد و اینچنین فرمود که شهدان لا اله الا الله
 لا شریک له و شهدان محمد عبده و رسوله پس پیشانی نورانی آن عزیز ربانی عرق کرد و مغفول کرد الهی و شهادتین بود
 تا از این علویت سرادوح بر فو حشر به اشیانه قریبال و پر کشود روی گوید که چون مقرب است و در رحمت نمود زینب
 و ام کلثوم و سایر دختران و زنان آنحضرت خرامها ریخت و سبلی بر رخها خود میزدند و در تمام کوفه فریاد و فغان بلند
 میکردند که امیر مؤمنان و سر مقتدایان از این چهار رحلت فرمود و جمیع اهل کوفه از مرد و زن بنده و آزاد باخروش
 فریاد بر سر زبان فوج فوج بر در خانه آنحضرت جمع آمدند و از قبایل اطراف کوفه ناله و فریاد بلند شد و میزدند
 بارزید و از فریادمانند رو کرد بود که سیدان پناه از دنیا رفت و چو شب در دافق آسمان غمگین رسید و صدای گریه

انکه استبعاد در هیچ وجه نیست چه حنظل که او را غسل الملائکه گویند یکی از انصاف و بعد از شهادت وی
 در غزوه احد هرگاه ملائکه او را غسل میدادند بواسطه متی بغسل الملائکه کرد پس اگر چنانچه اقا و سپه مومنان
 و پیتوای انبیا و ابر کبر صالحان که سپید بخت و در حق او مکتب فرمود که انا و علی من نور واحد و انت
 منی منزله فرود من موسی انحضرت را ملائکه غسل میدادند و این جهت ابدال اباد بر یکدیگر مفاخرت بنمایند عجب
 غیب نیست الحاصل چنانچه از احببت ما بودند در پنج جا که کفر کردند و در تابوت نهادند و
 حسن عقبان نابور را گرفتند و پیشروان تابوت بلند شد حاصل انکه کس نمیدانید و هر کس بتشیع جنا انحضرت
 حاضر میشدند حضرت امام حسن و اوزا بر میگذاشتند پس ستر را بلند کرد و روانه شدند بکشت چون شد جنا
 شده بن از زمین بلند کرد بده و ناله روح الامین بلند خالک از چنان طپید که از اضطرابان شده جز و انتر
 بفرش برین بلند و کسی بجز انحضرت نبوی مجرب و عبد بن جعفر و محمد حنفیه و در تعداد است که قعد تابوت
 انحضرت را جبرئیل مبعکامل گرفته بودند محمد حنفیه گوید که تابوت بد بزرگوار بر هر دیوار و اشجار و سنگ و
 کلوخ که میگذشت خم میشد حتی غاری که در ستره نجف است بجهت تعظیم انحضرت ضعیف شد و دیگر ذات نشد پس جنا
 انحضرت را آوردند بسو مکانه که حق تعالی قبل از خلقت عالم و آدم مقرر فرموده بود از حضرت امام جعفر صادق
 روایت که چو کشتی نوح غمر مکه بنده سفینه شطوط انجا را انم و حق تعالی با و وحی فرمود تا فرود آمد و جسد
 آدم را داخل کشتی کرد و چون کشتی رسید قمر کرد نوح با امر الهی جسد ابوالشرار در نجف افتاد و در فن
 نمود در پیش رو حضرت آدم قمر برای خوش ساختن صندوقی از برای حضرت امیر عم تراشد و در پیش سپه خورا
 مدفن انجناب قرار داده های انکه از او زنده روح روح شد مدفن پاکش بصد نوح شد دانند انکوسپه انتر
 بیکند است جای تر افتاد است هر که زانویک بر سپه واد بر خود از جای اندر سپه واد چون جناب اما
 حسن از جسد طیب بفرس رسانند پیش تابوت بر زمین آمد حسن تابوت را بر زمین نهادند و جناب امام حسن
 کلکی برداشت بر زمین زد که زمین شکافت و لوحی پدید آمد که بر آن بخط سبزی نوشته بودند که این قبر است
 که نوح نبی بجهت علی ابی طالب همسایه ساخته حسن انحضرت را در آن قبر مطهر دفن نمودند و در کفایت دفن انحضرت
 روایات دیگر است که در این مقام مکه بهمین اختصاص داشت وصال پنهان چو تراب شدن کعبه بو تراب شد است انکه
 کعبه او کشت بو تراب این بود خواب حیات او در دنیا چشمش کجا و راحت چشمش کجا و خواب چندان بر او بند
 از صدق با قدر تا کشت خلق را بخداوندی انتخاب خود مگر خواست و رن خداوند مگر بو کورا نماید بو بغیر از
 بد جناب بحکم او نه کن بجهت آمد و نرفت با اینچنین کسی میکند هر از اطلاب بد قمر صرافان که بر خالک سند
 نبودند که باز بچخت اناب القصر حسب الوصیت ان بزرگوار جناب امام حسن اثار قبر مطهر انحضرت را محو ساختند
 باز من مومنان و بو بغیر از اهل بیت عصمت و طهارت کسی مد شاه ولایت مطلع نشد ابو مخنف گوید که چون جناب اما
 حسن از دفن بد و بزرگوار بخانه مرجعت نمودم کلتوم عرض کرد ای بزرگوار ای ساعی ای علم مراهی در حیات مکه
 و انحضرت را سوگند داد و جناب امام حسن هم را مقصود بود که تا سه روز متعرضان لعین نشد بعد از ان او را بقتل
 رساند چون ام کلتوم انحضرت را قسم داد انحضرت اجابت خود فرمود و در ستا از بیت الشرف سحاب بر او آمد ان
 و صاحبان بصیر از اصحاب انحضرت که عهد سپید انبیا را در پافنه بودند مانند صغره صوفا و اخف قنبر و امثال
 انرا از اطلبید و در قتل سیر علم مراهی مردود با ایشان مشورت نمود یکی منفق الکله عرض کردند که او را ابا بد فر

در غزوه احد هرگاه ملائکه او را غسل میدادند بواسطه متی بغسل الملائکه کرد پس اگر چنانچه اقا و سپه مومنان
 و پیتوای انبیا و ابر کبر صالحان که سپید بخت و در حق او مکتب فرمود که انا و علی من نور واحد و انت
 منی منزله فرود من موسی انحضرت را ملائکه غسل میدادند و این جهت ابدال اباد بر یکدیگر مفاخرت بنمایند عجب
 غیب نیست الحاصل چنانچه از احببت ما بودند در پنج جا که کفر کردند و در تابوت نهادند و حسن عقبان نابور
 را گرفتند و پیشروان تابوت بلند شد حاصل انکه کس نمیدانید و هر کس بتشیع جنا انحضرت حاضر میشدند
 حضرت امام حسن و اوزا بر میگذاشتند پس ستر را بلند کرد و روانه شدند بکشت چون شد جنا شده بن از
 زمین بلند کرد بده و ناله روح الامین بلند خالک از چنان طپید که از اضطرابان شده جز و انتر بفرش برین
 بلند و کسی بجز انحضرت نبوی مجرب و عبد بن جعفر و محمد حنفیه و در تعداد است که قعد تابوت انحضرت را
 جبرئیل مبعکامل گرفته بودند محمد حنفیه گوید که تابوت بد بزرگوار بر هر دیوار و اشجار و سنگ و کلوخ که
 میگذشت خم میشد حتی غاری که در ستره نجف است بجهت تعظیم انحضرت ضعیف شد و دیگر ذات نشد پس جنا
 انحضرت را آوردند بسو مکانه که حق تعالی قبل از خلقت عالم و آدم مقرر فرموده بود از حضرت امام جعفر
 صادق روایت که چو کشتی نوح غمر مکه بنده سفینه شطوط انجا را انم و حق تعالی با و وحی فرمود تا فرود آمد و
 جسد آدم را داخل کشتی کرد و چون کشتی رسید قمر کرد نوح با امر الهی جسد ابوالشرار در نجف افتاد و در فن
 نمود در پیش رو حضرت آدم قمر برای خوش ساختن صندوقی از برای حضرت امیر عم تراشد و در پیش سپه
 خورا مدفن انجناب قرار داده های انکه از او زنده روح روح شد مدفن پاکش بصد نوح شد دانند انکوسپه انتر
 بیکند است جای تر افتاد است هر که زانویک بر سپه واد بر خود از جای اندر سپه واد چون جناب اما حسن
 از جسد طیب بفرس رسانند پیش تابوت بر زمین آمد حسن تابوت را بر زمین نهادند و جناب امام حسن کلکی
 برداشت بر زمین زد که زمین شکافت و لوحی پدید آمد که بر آن بخط سبزی نوشته بودند که این قبر است
 که نوح نبی بجهت علی ابی طالب همسایه ساخته حسن انحضرت را در آن قبر مطهر دفن نمودند و در کفایت دفن
 انحضرت روایات دیگر است که در این مقام مکه بهمین اختصاص داشت وصال پنهان چو تراب شدن کعبه بو تراب
 شد است انکه کعبه او کشت بو تراب این بود خواب حیات او در دنیا چشمش کجا و راحت چشمش کجا و خواب
 چندان بر او بند از صدق با قدر تا کشت خلق را بخداوندی انتخاب خود مگر خواست و رن خداوند مگر بو کورا
 نماید بو بغیر از بد جناب بحکم او نه کن بجهت آمد و نرفت با اینچنین کسی میکند هر از اطلاب بد قمر
 صرافان که بر خالک سند نبودند که باز بچخت اناب القصر حسب الوصیت ان بزرگوار جناب امام حسن اثار قبر
 مطهر انحضرت را محو ساختند باز من مومنان و بو بغیر از اهل بیت عصمت و طهارت کسی مد شاه ولایت
 مطلع نشد ابو مخنف گوید که چون جناب اما حسن از دفن بد و بزرگوار بخانه مرجعت نمودم کلتوم عرض
 کرد ای بزرگوار ای ساعی ای علم مراهی در حیات مکه و انحضرت را سوگند داد و جناب امام حسن هم را مقصود
 بود که تا سه روز متعرضان لعین نشد بعد از ان او را بقتل رساند چون ام کلتوم انحضرت را قسم داد
 انحضرت اجابت خود فرمود و در ستا از بیت الشرف سحاب بر او آمد ان و صاحبان بصیر از اصحاب انحضرت
 که عهد سپید انبیا را در پافنه بودند مانند صغره صوفا و اخف قنبر و امثال انرا از اطلبید و در قتل
 سیر علم مراهی مردود با ایشان مشورت نمود یکی منفق الکله عرض کردند که او را ابا بد فر

کشته شد

در غزوه احد هرگاه ملائکه او را غسل میدادند بواسطه متی بغسل الملائکه کرد پس اگر چنانچه اقا و سپه مومنان و پیتوای انبیا و ابر کبر صالحان که سپید بخت و در حق او مکتب فرمود که انا و علی من نور واحد و انت منی منزله فرود من موسی انحضرت را ملائکه غسل میدادند و این جهت ابدال اباد بر یکدیگر مفاخرت بنمایند عجب غیب نیست الحاصل چنانچه از احببت ما بودند در پنج جا که کفر کردند و در تابوت نهادند و حسن عقبان نابور را گرفتند و پیشروان تابوت بلند شد حاصل انکه کس نمیدانید و هر کس بتشیع جنا انحضرت حاضر میشدند حضرت امام حسن و اوزا بر میگذاشتند پس ستر را بلند کرد و روانه شدند بکشت چون شد جنا شده بن از زمین بلند کرد بده و ناله روح الامین بلند خالک از چنان طپید که از اضطرابان شده جز و انتر بفرش برین بلند و کسی بجز انحضرت نبوی مجرب و عبد بن جعفر و محمد حنفیه و در تعداد است که قعد تابوت انحضرت را جبرئیل مبعکامل گرفته بودند محمد حنفیه گوید که تابوت بد بزرگوار بر هر دیوار و اشجار و سنگ و کلوخ که میگذشت خم میشد حتی غاری که در ستره نجف است بجهت تعظیم انحضرت ضعیف شد و دیگر ذات نشد پس جنا انحضرت را آوردند بسو مکانه که حق تعالی قبل از خلقت عالم و آدم مقرر فرموده بود از حضرت امام جعفر صادق روایت که چو کشتی نوح غمر مکه بنده سفینه شطوط انجا را انم و حق تعالی با و وحی فرمود تا فرود آمد و جسد آدم را داخل کشتی کرد و چون کشتی رسید قمر کرد نوح با امر الهی جسد ابوالشرار در نجف افتاد و در فن نمود در پیش رو حضرت آدم قمر برای خوش ساختن صندوقی از برای حضرت امیر عم تراشد و در پیش سپه خورا مدفن انجناب قرار داده های انکه از او زنده روح روح شد مدفن پاکش بصد نوح شد دانند انکوسپه انتر بیکند است جای تر افتاد است هر که زانویک بر سپه واد بر خود از جای اندر سپه واد چون جناب اما حسن از جسد طیب بفرس رسانند پیش تابوت بر زمین آمد حسن تابوت را بر زمین نهادند و جناب امام حسن کلکی برداشت بر زمین زد که زمین شکافت و لوحی پدید آمد که بر آن بخط سبزی نوشته بودند که این قبر است که نوح نبی بجهت علی ابی طالب همسایه ساخته حسن انحضرت را در آن قبر مطهر دفن نمودند و در کفایت دفن انحضرت روایات دیگر است که در این مقام مکه بهمین اختصاص داشت وصال پنهان چو تراب شدن کعبه بو تراب شد است انکه کعبه او کشت بو تراب این بود خواب حیات او در دنیا چشمش کجا و راحت چشمش کجا و خواب چندان بر او بند از صدق با قدر تا کشت خلق را بخداوندی انتخاب خود مگر خواست و رن خداوند مگر بو کورا نماید بو بغیر از بد جناب بحکم او نه کن بجهت آمد و نرفت با اینچنین کسی میکند هر از اطلاب بد قمر صرافان که بر خالک سند نبودند که باز بچخت اناب القصر حسب الوصیت ان بزرگوار جناب امام حسن اثار قبر مطهر انحضرت را محو ساختند باز من مومنان و بو بغیر از اهل بیت عصمت و طهارت کسی مد شاه ولایت مطلع نشد ابو مخنف گوید که چون جناب اما حسن از دفن بد و بزرگوار بخانه مرجعت نمودم کلتوم عرض کرد ای بزرگوار ای ساعی ای علم مراهی در حیات مکه و انحضرت را سوگند داد و جناب امام حسن هم را مقصود بود که تا سه روز متعرضان لعین نشد بعد از ان او را بقتل رساند چون ام کلتوم انحضرت را قسم داد انحضرت اجابت خود فرمود و در ستا از بیت الشرف سحاب بر او آمد ان و صاحبان بصیر از اصحاب انحضرت که عهد سپید انبیا را در پافنه بودند مانند صغره صوفا و اخف قنبر و امثال انرا از اطلبید و در قتل سیر علم مراهی مردود با ایشان مشورت نمود یکی منفق الکله عرض کردند که او را ابا بد فر

کت عبد الله بن حضرت ابان که برادر زاده و دیندار و زاهد بود عرض کرد که ما دست پائی و ذرا اول قطع کرد و ذرا
 او را برید پس از آن از زلفش سانسید محضه کف کرد با بد او را نشانه بر ساخت و دیگری گفت با بد او را برید و کشید
 و در اینجا گذاشت تا ملاک شود حضرت امام حسن فرمود که من امثال فرموده پدر بزرگوار خود می نامم و آنچه مرا امر
 فرمود است بعمل آورم بر حکم کرد که او را با دست بسته آوردند و در همان موضعی که حضرت را ضربت زده بود
 انعامون را باز داشته و مردم کوفه جمع بودند و آن ملعون را سرش می کردند و بر او لعن می نمودند و انمرو
 ساکت بود صاحب حجر الامالی گفته که شاید پسر میلم در در مسجد برده باشند و بالمجاز موضع ضربت زده
 ان لعین بر او لعن می نمودند که اصل مسجد کوفه بود اطلاق کرده باشند و اگر نه بچین خون موافق قانون و شریعت
 مطهره سید المرسلین در مسجد دست نیست مگر آنکه کوفه شاید بجمه حضرت امام حسن در مسجد تدبیر کرده باشند
 که خون پلیدان شقی بر زمین مسجد نریسند باشد القصد سخنان بسیار است امام حسن و ان ناکار گذاشته
 پس ان بزرگوار شمشیر خود را از غلاف کشید و بسبب دعایم خلافت ممکن شد که آنحضرت دست مبارک خود را
 چنانکه باید بکشد پس شمشیر خود را بقدر درازی ست خویش بلند فرمود و بر فرق انمرو و فرود آورد و لعین
 بر قفا افتاد و در خون خود می غلطید پس امام حسین هم برخواست با امام حسن عرض کرد که ای برادر بزرگوار
 و عا در من تقوی کی است و مرا نیز از قتل لعین حقیقت مرخص فرمائید تا من نیز ضربتی بر او زدم و شفای دل خود دهم
 جناب امام حسن همیشه با امام حسین هم داد و آنحضرت ضربتی بر موضع ضربت امام حسن زد که ناپدید گردید
 و از هر طرف شمشیرها بران و لدا الزنا فرود آمد و او را پارچه پارچه نمودند و جسد او را سوختند بخت اینجا چیزی
 کنند مکافات تا در احوال ظالمان بصفه شرح شود نباید دانست که شیئی تر از خلق اولین و آخرین این لعین است
 که قاتل امام و مقول امام واقع شد بعد از تمام کاران ناکار مردمان تا خند بکو خانه قطام بد کردار و نقاب
 فاسقه روزگار را ضربت شمشیر چوب سنگ پاره پاره نموده کالبدش را سوختند خانه او را تاراج نمودند
 اموال بان در قتل قاتل پدر و برادر و اقارب برای رتبه مقول و بازمندان کشته شد بکوع و در وقت قلب
 حاصل است بعد از آن چه حال شدند بعد از آنکه در زندان کثوم که قاتل پدر و برادر و بنی اعمام خوشتر و خود
 کشا و پیر زیاد و زید بن ابی انان تسلط و سلطنت میدیدند قاتل سید الشهداء را هر لحظه در صبح و شام میدیدند
 که باز کوفت و اطفال را بتا زانیه میزدند و بطناب بندند یا از ملاقات این لعینان بپسگان چه میگذاشتند
 از آن اذیت و آزارها که پیوسته از آن کافران لعینان ستم سندان اند و همگین می رسید همان ملاقات انجاعت
 شیطان فطرت بدعاقت که در صباح و مسا انظلو ما نزل و میداد بدترین مصائب شدیدترین نوابی
 ایشان شد چه رضاک نجف چون کینه ای بر پیکان از آن مولا است و نواب است که هر یالین کشته
 چون صبر بر شرف در خاک رخ نهفتند بابت نواب و بی بی فزنی اناب اندر کوفه غالی بوم الحنا
 اناب اوج غربت از نظر چو شد نهان در ده دران عالم کشته شد انقلاب زاب شمشیر و کتاب ملک
 کشت در خون غوطه و در عنقه علم کتاب بدانکه وقایع بعد از دفن انمرو اخبار بسیار است و در این
 ما تمکد و بدکر این کتاب اختصار رفت در کتاب نواب بخان متطو است که چون مولا می بینان و پیشواست
 از سر پسر میلم ایمان رخت بروضه رسوا کشید حضرت امام حسین هم باتفاق برادر بزرگوار خود جنان انحضرت
 آورده در نجف شرف که پنهان و در طول استیجابال پسر چو شمشیر پنهان شد تا نزدیاک نداد سدا که در نجف

و قاتل پدر و برادر و بنی اعمام خوشتر و خود حاصل است بعد از آن چه حال شدند بعد از آنکه در زندان کثوم که قاتل پدر و برادر و بنی اعمام خوشتر و خود کشا و پیر زیاد و زید بن ابی انان تسلط و سلطنت میدیدند قاتل سید الشهداء را هر لحظه در صبح و شام میدیدند که باز کوفت و اطفال را بتا زانیه میزدند و بطناب بندند یا از ملاقات این لعینان بپسگان چه میگذاشتند از آن اذیت و آزارها که پیوسته از آن کافران لعینان ستم سندان اند و همگین می رسید همان ملاقات انجاعت شیطان فطرت بدعاقت که در صباح و مسا انظلو ما نزل و میداد بدترین مصائب شدیدترین نوابی ایشان شد چه رضاک نجف چون کینه ای بر پیکان از آن مولا است و نواب است که هر یالین کشته چون صبر بر شرف در خاک رخ نهفتند بابت نواب و بی بی فزنی اناب اندر کوفه غالی بوم الحنا اناب اوج غربت از نظر چو شد نهان در ده دران عالم کشته شد انقلاب زاب شمشیر و کتاب ملک کشت در خون غوطه و در عنقه علم کتاب بدانکه وقایع بعد از دفن انمرو اخبار بسیار است و در این ما تمکد و بدکر این کتاب اختصار رفت در کتاب نواب بخان متطو است که چون مولا می بینان و پیشواست از سر پسر میلم ایمان رخت بروضه رسوا کشید حضرت امام حسین هم باتفاق برادر بزرگوار خود جنان انحضرت آورده در نجف شرف که پنهان و در طول استیجابال پسر چو شمشیر پنهان شد تا نزدیاک نداد سدا که در نجف

کت عبد الله بن حضرت ابان که برادر زاده و دیندار و زاهد بود عرض کرد که ما دست پائی و ذرا اول قطع کرد و ذرا او را برید پس از آن از زلفش سانسید محضه کف کرد با بد او را نشانه بر ساخت و دیگری گفت با بد او را برید و کشید و در اینجا گذاشت تا ملاک شود حضرت امام حسن فرمود که من امثال فرموده پدر بزرگوار خود می نامم و آنچه مرا امر فرمود است بعمل آورم بر حکم کرد که او را با دست بسته آوردند و در همان موضعی که حضرت را ضربت زده بود انعامون را باز داشته و مردم کوفه جمع بودند و آن ملعون را سرش می کردند و بر او لعن می نمودند و انمرو ساکت بود صاحب حجر الامالی گفته که شاید پسر میلم در در مسجد برده باشند و بالمجاز موضع ضربت زده ان لعین بر او لعن می نمودند که اصل مسجد کوفه بود اطلاق کرده باشند و اگر نه بچین خون موافق قانون و شریعت مطهره سید المرسلین در مسجد دست نیست مگر آنکه کوفه شاید بجمه حضرت امام حسن در مسجد تدبیر کرده باشند که خون پلیدان شقی بر زمین مسجد نریسند باشد القصد سخنان بسیار است امام حسن و ان ناکار گذاشته پس ان بزرگوار شمشیر خود را از غلاف کشید و بسبب دعایم خلافت ممکن شد که آنحضرت دست مبارک خود را چنانکه باید بکشد پس شمشیر خود را بقدر درازی ست خویش بلند فرمود و بر فرق انمرو و فرود آورد و لعین بر قفا افتاد و در خون خود می غلطید پس امام حسین هم برخواست با امام حسن عرض کرد که ای برادر بزرگوار و عا در من تقوی کی است و مرا نیز از قتل لعین حقیقت مرخص فرمائید تا من نیز ضربتی بر او زدم و شفای دل خود دهم جناب امام حسن همیشه با امام حسین هم داد و آنحضرت ضربتی بر موضع ضربت امام حسن زد که ناپدید گردید و از هر طرف شمشیرها بران و لدا الزنا فرود آمد و او را پارچه پارچه نمودند و جسد او را سوختند بخت اینجا چیزی کنند مکافات تا در احوال ظالمان بصفه شرح شود نباید دانست که شیئی تر از خلق اولین و آخرین این لعین است که قاتل امام و مقول امام واقع شد بعد از تمام کاران ناکار مردمان تا خند بکو خانه قطام بد کردار و نقاب فاسقه روزگار را ضربت شمشیر چوب سنگ پاره پاره نموده کالبدش را سوختند خانه او را تاراج نمودند اموال بان در قتل قاتل پدر و برادر و اقارب برای رتبه مقول و بازمندان کشته شد بکوع و در وقت قلب حاصل است بعد از آن چه حال شدند بعد از آنکه در زندان کثوم که قاتل پدر و برادر و بنی اعمام خوشتر و خود کشا و پیر زیاد و زید بن ابی انان تسلط و سلطنت میدیدند قاتل سید الشهداء را هر لحظه در صبح و شام میدیدند که باز کوفت و اطفال را بتا زانیه میزدند و بطناب بندند یا از ملاقات این لعینان بپسگان چه میگذاشتند از آن اذیت و آزارها که پیوسته از آن کافران لعینان ستم سندان اند و همگین می رسید همان ملاقات انجاعت شیطان فطرت بدعاقت که در صباح و مسا انظلو ما نزل و میداد بدترین مصائب شدیدترین نوابی ایشان شد چه رضاک نجف چون کینه ای بر پیکان از آن مولا است و نواب است که هر یالین کشته چون صبر بر شرف در خاک رخ نهفتند بابت نواب و بی بی فزنی اناب اندر کوفه غالی بوم الحنا اناب اوج غربت از نظر چو شد نهان در ده دران عالم کشته شد انقلاب زاب شمشیر و کتاب ملک کشت در خون غوطه و در عنقه علم کتاب بدانکه وقایع بعد از دفن انمرو اخبار بسیار است و در این ما تمکد و بدکر این کتاب اختصار رفت در کتاب نواب بخان متطو است که چون مولا می بینان و پیشواست از سر پسر میلم ایمان رخت بروضه رسوا کشید حضرت امام حسین هم باتفاق برادر بزرگوار خود جنان انحضرت آورده در نجف شرف که پنهان و در طول استیجابال پسر چو شمشیر پنهان شد تا نزدیاک نداد سدا که در نجف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در بیان فضیلت
و کرامت آن بزرگوار

و باز گردانیدند و زبان طعن و توبیخ بر ایشان گشادند و نان خروار بر سر نضد با ایشان میگردانیدند تا هی که این
غم رسول امین بود در تبه نهر هکس عرش برین بود باشد کجا و اگر عیالش گشاده و در محفل عیبها و لعین
بوی باشد کجا و اگر زاو لادینکش یک کاروان بدم نبات و بنین بوی الغرض چو آن مرد غریب آن علی بن ابی طالب
ان سخن را شنید آغاز بضرع و زاری نمود و خویش را بر زمین افکند که آه چه قدر و منزلت است که پدامت
و امیر کبیر بلند همت مرا خند و پرستار نماید پس بدم ان دو نوه مال کلستان را شافاناد و زبان بجز و لایه گشاد که ای
بروردگان و اما همت و ای تشنگان مجلس تغریب مرا بوشما حاجت است بحق ان یارد و راننده که مرا بر سر قبرید
خوب بزید که مرا ان بزکواری از زینت هانی ان دلیل از طریق نجات و سعادت ها و با کعبه فلاح و شفاعت ان ایست
دستگیری کرده تا بس چشمه نور رسانیدند و فرمودند تقی که این ریاض کلستان مرتضی باشد بنال دلیل ان
دزدان نوا باشد شنید کور و بصدحتر اوقات ازینا بان ترانه سوز جگر کشید صدا که ای انبیر دل بیگنا
سلام علیک شکوفه چمن باغ دین سلام علیک چو شد که بر سر پیاوردن خونی با بسو بلبل کلزار خونخیزی
خبر نکردی رفتی بخت الماوی بسو کلستان هم کون چه با صبا بگفت این و بصر بر فراز خاک انها کشیداهی
بر تربت علی خاندان ابریزد دوستی با شاه مردان ان نشان دارد و وفا ان معنی میباشد الحاصل چون روح ان کوه
مهر بیدار القار قصوبی قصوجان بخدمت ابر مؤمنان پریشان شد حسن بران کر پسند و او زاید است مبارک
غسل ده نماز بر او گذاردند و در جوار خود کرات بجاک سپردند و بکوفه معاود نمودند هموالبان ان بودها
خراب نشین کوفه و چنین بود سلوک فرزندان علی مرتضی با تغریب مسکین آه آه آه از حال خرابه نشینان
که پیوسته بیقرار و آرام بودند و ساعتی از کرسی نشینی فرسودند چو در خرم ظلوم و محرومیت صغیر سیدالتهاد
علیه السلام در آن خرابه از دنیا رفت یک مستحبات بگو که بگفت و در ان محله پر از دو بیبا حال پر ملال انظومه شکسته
بالحواله بمقام خواست چو در ان مجلس شمه از غم خواری دادرسی هر حلقه اوصبا و صنیع جو و محاسن نماید
یتیمان و شوهر بیوه زنان ابر مؤمنان بیان شد مناسبان بدید که بدید که این روایت بگو پر از دتا بر زینت و
این ماتمکه افراید ز کتب اصحا و ارذاست که در وقت سر خیل مجردان شاه مردان شیرینان در بعضی از کوهها کوفه
عبور میفرمود که بناگاه پیره زنی را دید که مشک ابی بردوش داشت و مشک را میکشید بر صدقات
و میگفت که خدا با داد مرا از علی بگری که شوهر من در رکاب انجناب بجهت مشرکان رفت و بشهادت رسید و کودگانم
بی برک و نوامانده اند محصلین بان با این مشقت است انادر محصلان انان چه چاره کنم ان زن هنوز زهر شکایت و کام
داشت که شهد سعادت هم برداشت پناه بلبها و غم خوار بیوه زنان بر تو مرحمت بر او فرشت چو سر در خون مردان اصحا
خشونت امراستماع نمود پیش آمد فرمود که این زن از علی شکایت مکن و مشک ابر این در تا بجهت تو پر دارم پس انسانی
حوض کوثر و قسم نعیم و سقران مشک با بدوش کشید فرمود که هادای گرفتار بچینک ظلمات شاد ما باش
منم ارجعات اب بردوش بگوپت ارم دهه نشاند و نجاستی بران بزکواری بان پیره زن فرمود که من پیش
مهر و م و تواضع با همانی کن بسوخانه خود در این حکمی بگو و الا هاد مصلحتی در قاید لب اولین و اخرین زانها
نمیکند الغرض ان در و پیش بان زن در عقب آمدند تا بد خانه پیره زن رسیدند مشک را بر زمین نهادند
و آن زنی بیوه زنی اب بردمختر ناس که یاد کرد از او نوردیده اش عین آه آه که شاه مردان اب بجهت بیوفی بود
و بکام او رسید انی که حضرت عیسی بجهت فرزندان برادر هم بر پرورد بجا ک کربلا متصل کردید و انحضرت

از بی لجه تا ب بدن اطفال را بنا آورده پا از رکاب کشید و از بجه شهادت خوگر بد القصر چون روز
دیگر شد انمود استیا کرم و سخا و شرم نخل جو و عطا کرد و در و خرما در زنبیلی طناده بخانه بیوه زن روانه شد چون
بدر خانه رسیدند و از کزیه اطفال نیز تراشیدند که از بی برک و نوائی نالان و از کزیه سنگی که بران بودند خستند و بنا
فرمود بیوه زن از جا برخاست و بوقت زامده و نمیدانست که صد اچنت کوبیده در کبک کوبه عقل میبکفت که
در مدینه علم است برود کوبت کشاده است و فضل جو بر زانو زن پرسید که کبک کوبیده در شوهر بوده
و بد ربهان فرمود که در ذابکشا بخورد و ذابکشا مختصر داخل خانه شد آن زن بپایان زن طرد و فرمود که
این اطفال کوبیده اند تو از و از خیر کن تا من ایشان را مشغول سازم که کربهر نکند با من خیر کنم و تو به نسی اطفال
مشغول شو از زن عرض کرد که ای بنده خدا از آن در خیر کردن ماهر تر ندانم در آن روز از خیر میبکند و تو کودکان را
مشغول کن تا این بزرگوار متوجه ساکت کردن اطفال کرد بد و بدست مبارک رطب چندی در دهان ایشان نهاد
و بر هم وقاعد کودکان با ایشان تکلم بفرمود چون ما بچتنان رسیدند از زن گفت ای مادر من در تنور بیروزان
نور و نار بنفشه ها کتر تنور و اخرج نموده مشغول افروخته تنور شد و اولف حکایت عجب ایدر کنون بتظر که
از بیان محافل بسو افرو ولی تنور کور نام امد او یازان که سوخت از شرش جان شعیبایگر برای آنکه شوخین
نان بیوزنی ستاده نزد تنور این خم پیغمبر بران تنور که در بیت خواجه زن بود رسید فاطمه هم مرهم و هاجری
از آن تنور هوید از شعنه آه عیان شاره اش از آن تنور کرد اموالبان در شهر کوفه امیر مؤمنان حیدر
از آن زمان تا این زمان بی ظهوری مشر و تنور ایشانند و فکند شهر و الجلال بر سر تنور پیر زال که نان بجه اطفال
کبک کوبیده است و تنور و صحن زهر یازان انبیا و خوزان جنت الماویع خانه خواجه لدانها بر سر تنور باخروش
نوا نشند که رسم نوحه کری بر فرزند مظلوم خوبان اموزند بجز بر امیر پیمانند در شهر کوفه بجهت رعایت اطفال
بته ایشان و مرحمت و باره بیوه زنان بجهت باعث نان و خرما بدوش میکشد تا کشیدن خاک کزیه تنور و شعله اش از ایشان
میگردید که این لطف و احسان گوش ندخواست تمام اهلان دنیا شود تا بدانند که شیوه بقیه داری این وقایع و ضعیف
چنین است و مع هذا اهلنا اهلان در بار خود تا بدانند که شیوه بقیه نولزی این وقایع ضعیف پروری در خوش
ان احسانها بیا که آن امیر بزرگوار بخار و کباب ایشان مینمود و اولاد و احقا او را چو امیر روز نکباد در کوچ
و یازان در بار میگردانیدند و اگر کسی بر ایشان توتم میکرد نان و خرما بر رسم بان کورسنگان غریب میداد و اولاد
در کوفه چونکه اعلی لامقاشد صحیح بخار و ظلمت اند و شام شد شود بیباخواستن معاکودکان زانکه که عقل
قیامت قیام شد خود نداهل بیت بجز لفظ خود دل این دیار از ای عشرت بجام شد خرمانان کسند و بکودکان
حرمت کمال پیر حرام شد هر شب یکسره گفت با آنها که ای پدر امروز دیگرم بفرق تو شام شد شد معیت اندند
جمال تو نارد بدجال تو عمر تمام شد انعامه بن حکایت جان تو هم فرا در کش زبان که موقع ختم کلام شد
بجز نرائی که علی بد تنور کوفه فروختن ان عبال بیوه زنها ماده ساخت و انشی که فاطمه بر سر تنور خولی مینو
از شعله آه مشعل ساختن بکون و مکان انداخت خصوصان زمانیکه آن سر خرق بچون از از مباتو
اندو خاک بر داشت بر سینه نهایت میبکفت که آه نور عینم ابکشته نشن لب حکیم امت مدد بزد کردند
بحرم تو را شهید کردند کواکب ناز پرورد تو عباس چه شد برادر تو کوفه اسم و عون غم کسات که جعفر مسلم
تبارت و دست عزتت را سناکت کوجم شریفان چاکت اند که نیست شمه کافر رسدات اجز نهادر

درین باب
در بیان
تواریخ
و اخبار
و غیره

مؤلف بابت کرد غیر فراتر ازین امر مکتوب شد خبری تا آنکه کشتن رهاوند بر خصم توانی فشانند القصه جو آنست
 پیر و جو او پناه یثبان و بیوه زنان بفرمان آن بیوزن همه در نادتو آماده ساختن و پس از آن خراج خاکستر تو و بز
 تو را بسناد و آنست در تو را نداشت بخت چون آن سکنه طوفان ستانزد تو را ازان تو را عبا کشت فرادوی طود
 مسج تا کشت ازان تو را خاکستر و بود از کرم در آنجا معجز بکه به بر توش افنا و کفت با تعظیم که این تو بود با مقنا
 ابرضیم چو آنست شجر ازان تو را کرده ظهور کلم بکت نظر را از نور اترش طور چون آن تو را بی ان قسم نور افروخته
 شدن از زنان هتارا احتیابا با آنست افنا و بطلبش قدم بخرم بیوزن نهاد بد که شامردان بر سر تو را بستن و غا
 افرازدن و از تابش آنست تو را جو کشتن خلیل بر افروخته و پیوسته با خود میگویند که ای نفس بجش خوارت آنست تو را جو
 او را از کرمی آنست و رخ تا از حال یثبان و بیوه زنان غافل نباشی چون هتارا آنست اگر ان ماه را با حالت هتارا
 نمود و سلام داد و زبان وی کشاد پس از آن بجانب چوه زن هتارا کفت ای پیغمبر مگر اینست در آنست که هتارا
 خانه خود فرما میزند کفت مگر اینست که کیست و نام او چیست کفت یکور دل مایک شاه احمد در عیون یا میر است
 حق بو خون شیدا اینست این بود میرات در کبریا جانشین افکار انبیا نور بخش بضمه بضمه این راست کوه
 شوهر زهر اینست این بود زینت کاخ خلیل چاکر از چاکر آنست جبرئیل بارگاه عرش خداست اینست در جانشین مصعب
 از بیوه زن چون ز همت خویش این سخن باشید و بعد خود را بر قد آنست افکند و عرض کرد که ای سر و عباد اینست که
 معذرم دار که تو را نشناختم و لشکر قدمت نبرد آنست و در کافر شتر مساک در نزد تو کذاختم ان منبع لطف طحان در جو
 ان بیوزن چیرن فرمود که من با بد از تو عهد خواهم کنم زیرا که من از حال تو غافل بودم بعد از این از حال تو غافل نخواهم بود
 و کفالت مؤمنان بر من است ای محبا خداوند عالم باد و قرآن واجب از غان خود مبر فایده فاما الیتیم فلا تقهر بداند
 بتم نمون بر ایتام و ضعیفان از تقوی قلب است ان امریت بسی واضح هویدا که احتیابا بدلیل بر ایتام نداد و بیجهت
 حکم و قیاسی است عقل بداهیه حکم میکنند که کودکی که پدر و مادر ندارد در رحم بر او نیگوید و بعثت او
 از بیت و از ار کردن بغایت قبیح است بلی ای عزیز بشوید یتیم نوازی خاصه علی و اولاد اطهار علی است و طریق ناستود
 از بیت و از ار یتیم و ضعف صفت خبیثه بنی امیه و دشمنی علی و اولاد اجداد آنحضرت است اده ازان زمان که طفل یتیم
 اتمام حکم در دامن عم مظلومش دست بر میدند و بر جفا برایش تا پیشش روند ان طفل در دامن عم مجروح خود دست
 و پا میزد و طلب اعانت از عم بهمین خود میکرد و آنحضرت از شدت اندوه دست بر میدست و عرش بران کودک بسکنا
 نظر مبرم مؤاذاه بیت میدیدند و نمیدید چانه بچاره کیش بود اذک دوباره لعنت نادر بر شاعت بدتر
 از فرخون و سدان باد که اصلا و عبا بت ایتام رسول خدا نکرودن کاهی سر بریده است اذک برای خیر مظلومه ش در
 شام میدید میزند و کاهی در خزا و کان امیر مؤمنان پس از آن مسلم را با آنکه پناه بایستان برده بودند میکشند در آب
 انداختند کاهی بعضی از اولاد امیر حسن را زنده در پستالهای عمار طایعی طاندند کویا یتیم نوازی ایشان هلاکت ایتام و ضعیف
 الای بود سبحان الله میماند چه عداوت این فرقه بدتر کافر پیغمبر داشتند که با اینهمه بسپارند که بکوچک بزرگ ایشان
 میکردند آنست خشم و عداوت ایشان بشکین بخلاف لعنت الله علیه لعنهم و علی ابائهم و اجدادهم ابدال ابدین
 ای عزیز بدان که در این مسئله **فانما یحققاً متعلق و غیر متعلق از میت** که با وجود علم و فضل حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام باینکه بر مجلسین **بیت** چنانکه **بیت** مکه است **بیت** معین قاتل آنحضرت خواهد بود
 و اینجانبین میدانست که بدانش قبل و قیام خواهد نمود و حیرت آنرا از ان ولد آنرا بحسب بفرمود بلکه او را از ان

فصل در بیان احوال حضرت عیسی علیه السلام

خود مطلع و با خبر خیر و نفس شریفی که جلوه عارفانه او بود و با در معرض هلاکت انداختن آنجا که حضرت عیسی علیه السلام
 که در آن وقت با یاران خود که الهام کرده در میان علماء امامیه و متکلمین و حکماء اثنا عشریه اختلاف پیدا کرد و این مباحث
 مناسب بحال نظم این مجموعه نیست لیکن چون این سخن در باب هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام وارد می آید مثل آنکه جناب
 امام حسن عجلایان کوزه آب خورد یا امام حسین عجلایان بر آبگردیدند یا حضرت امام موسی و جنتا امام رضا و طایفه نوری و مومنان
 میل فرمودند بنیاء علی هذا خواستند فرغ این شبانه در تمام دنیا نمایند آنکه شبانه ایست خیمه اهل ایمان زد ایند بگذر آید
 و فرمایشاتی که علماء از ادیان بابست پرداخت از جمله شیخ مفید رحمه الله علیه علامه حلی و روح الله روحه محقق
 مجلسی و آله مضبوط در بحار الانوار در این مسئله کلمات شایسته عبارت از کافیه ضربان فرموده اند که بنیای ازان
 کلمات در این مجلس مذکور خواهد شد لیکن کلام متین و سخن دل نشین و حرف ستودار این باب فرموده صاحب المناقب
 کتاب بحار الانوار طاب ثراه است و آن این است که احدی از انبیا و اوصیا ایشان بجز از جناب حضرت علی علیه السلام در چند مسئله قلند
 از احکام شرعیه قواعد ملت و تکالیف تو ما مواعیل کردن باطن نبوه اند بلکه تکلیف ایشان این بود که در احکام
 و شرایع بلکه در جمیع امور بظاهر شریعت رفتار کنند و چشم از علوم باطنی بیوشند بدان جهت بود که حضرت موسی علیه
 السلام با آنکه باطنی مأمور بود که از حضرت خضر علیه السلام مسئله بپا آورد و بعد از آن معلوم بود که این خضر علیه السلام
 بر حق و صواب بود و از خطا و غلط دور بود و جوان چون برخلاف ظاهر شریعت بود یا باطل و متعارض بر خضر علیه السلام
 چرا اقدام کردی بر اموریکه خلاف ظاهر شریعت است و خضر علیه السلام شبه علم بود که آن سفینه را غاصب در پیش است
 و آن طفل یتیم زاد و آن زمین دین است و آن کودک برخلاف طریق بد خویش را هلاک پیش خواهد گرفت زیرا که
 خضر موسی که از پیغمبر الواعزم بود و بعد از او علم بحقایق امور از خضر بود اگر چه مأمور بود که چند مسئله از
 خضر بپا موز چونند که آن رفتار از خضر ظاهر شریعت و در از طریق انبیا مباح است از سبب آن رفتار
 سؤال نمود و جواب انبیا علم باطن شتو و دانست که مثبت الهی تعلق گرفته که خضر کلمه بداند که میتواند بود که بعضی
 از انبیا در بعضی از امور ظاهر شریعت گذشته عمل معلوم باطنی نماید و اگر میدانت که عمل معلوم باطنی را انبیا
 دانست که از آنحضرت سؤال ازان اعمال را با آنکه مأمور بود موافقت خضر بود چگونه با اعتراض بر آنحضرت منکر
 و با وجود جناب خضر در مرحله اول که تو را طاق و موافقت با من نیست چه من از جانب حق مأموم که بعلم
 خود عمل نمایم و این کار خلاف طریق انبیا است خضر کلمه علی است که در مرتبه ثانی از بیطاعت کشته سؤال اول را که
 و جواب اول را شنیدم چه چنین جناب خاتم المرسلین پیشکدام بکند و شقاق بویک و عمر و معاویه این ای سفیاه و انبیا
 آنها داشت و میدانت که از ایشان چه بظهور خواهد رسید و بعلم باطن خود عمل نمیفرمود و بظاهر شریعت چگونه
 با ایشان رفتار نموده و هم چنین آنحضرت با آنکه حالات و احوال خویش را میدانت و خداوند علام حال بعضی
 از ایشان را بان حضرت اعلام فرموده بود چه ملاحظت نما که با ایشان نمیکرد و اصلا بعلم باطن متعرض ایشان نمیشد
 اگر کوئی که سید انبیا در وقتیکه دختران خود را بعمامه میدادند که عثمان را نشان ایشان را شهید خواهد ساخت و بی
 سفاقت و جهل همدان و اگر کوئی که با علم آنکه سید که عثمان را نائل ایشان خواهد بود آنحضرت باستی که بعلم خود عمل نمود
 و با وجود این دختران را زین خود را بان بیداد تا بقتل رساند پس آنحضرت تعویب الله اشقای ناس باشد و اگر کسی بچیز
 اعتقاد باشد از مژده اسلام خارج و در سلك مرتبه خواهد بود و علی ذلك القیاس احوال سایر انبیا علیهم السلام
 چون حضرت مسیح عالم بود که خرافت بود و قصد قتل آنحضرت نمود و با وجود این در میان ایشان توقف فرمود و بچنان

فصل در بیان احوال حضرت عیسی علیه السلام
 که در آن وقت با یاران خود که الهام کرده در میان علماء امامیه و متکلمین و حکماء اثنا عشریه اختلاف پیدا کرد و این مباحث
 مناسب بحال نظم این مجموعه نیست لیکن چون این سخن در باب هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام وارد می آید مثل آنکه جناب
 امام حسن عجلایان کوزه آب خورد یا امام حسین عجلایان بر آبگردیدند یا حضرت امام موسی و جنتا امام رضا و طایفه نوری و مومنان
 میل فرمودند بنیاء علی هذا خواستند فرغ این شبانه در تمام دنیا نمایند آنکه شبانه ایست خیمه اهل ایمان زد ایند بگذر آید
 و فرمایشاتی که علماء از ادیان بابست پرداخت از جمله شیخ مفید رحمه الله علیه علامه حلی و روح الله روحه محقق
 مجلسی و آله مضبوط در بحار الانوار در این مسئله کلمات شایسته عبارت از کافیه ضربان فرموده اند که بنیای ازان
 کلمات در این مجلس مذکور خواهد شد لیکن کلام متین و سخن دل نشین و حرف ستودار این باب فرموده صاحب المناقب
 کتاب بحار الانوار طاب ثراه است و آن این است که احدی از انبیا و اوصیا ایشان بجز از جناب حضرت علی علیه السلام در چند مسئله قلند
 از احکام شرعیه قواعد ملت و تکالیف تو ما مواعیل کردن باطن نبوه اند بلکه تکلیف ایشان این بود که در احکام
 و شرایع بلکه در جمیع امور بظاهر شریعت رفتار کنند و چشم از علوم باطنی بیوشند بدان جهت بود که حضرت موسی علیه
 السلام با آنکه باطنی مأمور بود که از حضرت خضر علیه السلام مسئله بپا آورد و بعد از آن معلوم بود که این خضر علیه السلام
 بر حق و صواب بود و از خطا و غلط دور بود و جوان چون برخلاف ظاهر شریعت بود یا باطل و متعارض بر خضر علیه السلام
 چرا اقدام کردی بر اموریکه خلاف ظاهر شریعت است و خضر علیه السلام شبه علم بود که آن سفینه را غاصب در پیش است
 و آن طفل یتیم زاد و آن زمین دین است و آن کودک برخلاف طریق بد خویش را هلاک پیش خواهد گرفت زیرا که
 خضر موسی که از پیغمبر الواعزم بود و بعد از او علم بحقایق امور از خضر بود اگر چه مأمور بود که چند مسئله از
 خضر بپا موز چونند که آن رفتار از خضر ظاهر شریعت و در از طریق انبیا مباح است از سبب آن رفتار
 سؤال نمود و جواب انبیا علم باطن شتو و دانست که مثبت الهی تعلق گرفته که خضر کلمه بداند که میتواند بود که بعضی
 از انبیا در بعضی از امور ظاهر شریعت گذشته عمل معلوم باطنی نماید و اگر میدانت که عمل معلوم باطنی را انبیا
 دانست که از آنحضرت سؤال ازان اعمال را با آنکه مأمور بود موافقت خضر بود چگونه با اعتراض بر آنحضرت منکر
 و با وجود جناب خضر در مرحله اول که تو را طاق و موافقت با من نیست چه من از جانب حق مأموم که بعلم
 خود عمل نمایم و این کار خلاف طریق انبیا است خضر کلمه علی است که در مرتبه ثانی از بیطاعت کشته سؤال اول را که
 و جواب اول را شنیدم چه چنین جناب خاتم المرسلین پیشکدام بکند و شقاق بویک و عمر و معاویه این ای سفیاه و انبیا
 آنها داشت و میدانت که از ایشان چه بظهور خواهد رسید و بعلم باطن خود عمل نمیفرمود و بظاهر شریعت چگونه
 با ایشان رفتار نموده و هم چنین آنحضرت با آنکه حالات و احوال خویش را میدانت و خداوند علام حال بعضی
 از ایشان را بان حضرت اعلام فرموده بود چه ملاحظت نما که با ایشان نمیکرد و اصلا بعلم باطن متعرض ایشان نمیشد
 اگر کوئی که سید انبیا در وقتیکه دختران خود را بعمامه میدادند که عثمان را نشان ایشان را شهید خواهد ساخت و بی
 سفاقت و جهل همدان و اگر کوئی که با علم آنکه سید که عثمان را نائل ایشان خواهد بود آنحضرت باستی که بعلم خود عمل نمود
 و با وجود این دختران را زین خود را بان بیداد تا بقتل رساند پس آنحضرت تعویب الله اشقای ناس باشد و اگر کسی بچیز
 اعتقاد باشد از مژده اسلام خارج و در سلك مرتبه خواهد بود و علی ذلك القیاس احوال سایر انبیا علیهم السلام
 چون حضرت مسیح عالم بود که خرافت بود و قصد قتل آنحضرت نمود و با وجود این در میان ایشان توقف فرمود و بچنان

نور

فصل در بیان احوال حضرت عیسی علیه السلام
 که در آن وقت با یاران خود که الهام کرده در میان علماء امامیه و متکلمین و حکماء اثنا عشریه اختلاف پیدا کرد و این مباحث
 مناسب بحال نظم این مجموعه نیست لیکن چون این سخن در باب هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام وارد می آید مثل آنکه جناب
 امام حسن عجلایان کوزه آب خورد یا امام حسین عجلایان بر آبگردیدند یا حضرت امام موسی و جنتا امام رضا و طایفه نوری و مومنان
 میل فرمودند بنیاء علی هذا خواستند فرغ این شبانه در تمام دنیا نمایند آنکه شبانه ایست خیمه اهل ایمان زد ایند بگذر آید
 و فرمایشاتی که علماء از ادیان بابست پرداخت از جمله شیخ مفید رحمه الله علیه علامه حلی و روح الله روحه محقق
 مجلسی و آله مضبوط در بحار الانوار در این مسئله کلمات شایسته عبارت از کافیه ضربان فرموده اند که بنیای ازان
 کلمات در این مجلس مذکور خواهد شد لیکن کلام متین و سخن دل نشین و حرف ستودار این باب فرموده صاحب المناقب
 کتاب بحار الانوار طاب ثراه است و آن این است که احدی از انبیا و اوصیا ایشان بجز از جناب حضرت علی علیه السلام در چند مسئله قلند
 از احکام شرعیه قواعد ملت و تکالیف تو ما مواعیل کردن باطن نبوه اند بلکه تکلیف ایشان این بود که در احکام
 و شرایع بلکه در جمیع امور بظاهر شریعت رفتار کنند و چشم از علوم باطنی بیوشند بدان جهت بود که حضرت موسی علیه
 السلام با آنکه باطنی مأمور بود که از حضرت خضر علیه السلام مسئله بپا آورد و بعد از آن معلوم بود که این خضر علیه السلام
 بر حق و صواب بود و از خطا و غلط دور بود و جوان چون برخلاف ظاهر شریعت بود یا باطل و متعارض بر خضر علیه السلام
 چرا اقدام کردی بر اموریکه خلاف ظاهر شریعت است و خضر علیه السلام شبه علم بود که آن سفینه را غاصب در پیش است
 و آن طفل یتیم زاد و آن زمین دین است و آن کودک برخلاف طریق بد خویش را هلاک پیش خواهد گرفت زیرا که
 خضر موسی که از پیغمبر الواعزم بود و بعد از او علم بحقایق امور از خضر بود اگر چه مأمور بود که چند مسئله از
 خضر بپا موز چونند که آن رفتار از خضر ظاهر شریعت و در از طریق انبیا مباح است از سبب آن رفتار
 سؤال نمود و جواب انبیا علم باطن شتو و دانست که مثبت الهی تعلق گرفته که خضر کلمه بداند که میتواند بود که بعضی
 از انبیا در بعضی از امور ظاهر شریعت گذشته عمل معلوم باطنی نماید و اگر میدانت که عمل معلوم باطنی را انبیا
 دانست که از آنحضرت سؤال ازان اعمال را با آنکه مأمور بود موافقت خضر بود چگونه با اعتراض بر آنحضرت منکر
 و با وجود جناب خضر در مرحله اول که تو را طاق و موافقت با من نیست چه من از جانب حق مأموم که بعلم
 خود عمل نمایم و این کار خلاف طریق انبیا است خضر کلمه علی است که در مرتبه ثانی از بیطاعت کشته سؤال اول را که
 و جواب اول را شنیدم چه چنین جناب خاتم المرسلین پیشکدام بکند و شقاق بویک و عمر و معاویه این ای سفیاه و انبیا
 آنها داشت و میدانت که از ایشان چه بظهور خواهد رسید و بعلم باطن خود عمل نمیفرمود و بظاهر شریعت چگونه
 با ایشان رفتار نموده و هم چنین آنحضرت با آنکه حالات و احوال خویش را میدانت و خداوند علام حال بعضی
 از ایشان را بان حضرت اعلام فرموده بود چه ملاحظت نما که با ایشان نمیکرد و اصلا بعلم باطن متعرض ایشان نمیشد
 اگر کوئی که سید انبیا در وقتیکه دختران خود را بعمامه میدادند که عثمان را نشان ایشان را شهید خواهد ساخت و بی
 سفاقت و جهل همدان و اگر کوئی که با علم آنکه سید که عثمان را نائل ایشان خواهد بود آنحضرت باستی که بعلم خود عمل نمود
 و با وجود این دختران را زین خود را بان بیداد تا بقتل رساند پس آنحضرت تعویب الله اشقای ناس باشد و اگر کسی بچیز
 اعتقاد باشد از مژده اسلام خارج و در سلك مرتبه خواهد بود و علی ذلك القیاس احوال سایر انبیا علیهم السلام
 چون حضرت مسیح عالم بود که خرافت بود و قصد قتل آنحضرت نمود و با وجود این در میان ایشان توقف فرمود و بچنان

بسی خدانت الناس دعا از قاریان و ناظران دارم که کاتب مؤلف و ناظر ابدی خبریاد فرمایند
از فاطمه زهرا خاتون خیرت ال عبا بنو حشید و قوم صبر و قضا حکم و جلال حضرت
مجالس چهاردهنجا قال الرابع ما هم من سوا هذا با علی و بنو خیر الدین امامان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین فذلک الامامة و الخلافه بالکواکب الالامعیه من ال رسول و جعلهم تابعین کایم و مطیعین و کواکب
و النکوة و الطلوع و الانوار و نجوم السماء کلما غاب کواکب بدآ کواکب و اوی الیه کواکب و الصلوة و السلام
علی سید الضحی و بذر الدجی محمد المصطفی و علی اثنایه الذین یبقایهم بقیت الارض و الشام صایح الظلم و سنا
الحکم و جعلهم خلفاء فی ارضه و حججا علی غیرته و انصا الیه و حفصه لیسره و خزنة لعلیه اذ کان التوحید و انصا
عنهم الی خیر و یظهرهم نظیرا و لکنه الله علی اعدائهم لکننا کثیرا خداوند پر استا بس سزا است که سزا است از خیر
و چون در عین اخفا بر هر کی اشکار و عیان است و هستی هر چه است نیست بید قدر است و مؤویجا اموات و احیاء
مشبه و سیه خلاف و قضا و انصا کواکب و امامان بدت بخاست و قلوب مشبهین با شاعرانوار فوضا انوار
افراست کردنت قدرش یکی از ایشانرا بجمکت ازلی از درنا بعالی بقا بر دیگران بجای او خلعت سنا خلافت بخشد
کاهی بصلح کامل از در محصا با طاعت و عبادت زانند کاهی ابواب جلال و قبال بر وفق حکمت و مفضل وقت بر روی
مخالفتان کشانند زمان خود را سر عز و بر رخ خواهند و وقتی بر و نند جفا کشانی بای هند کاهی ان طلوع اذتاب
جال به مثال ساحت کتی را روشن سازند کاهی ثبوت صامعشوا ازلی تیر تک غمیت را بجانب بار دیگر نازند متین این مقال
و مفضل این جمال انکه چو پین کز نش شاه ولایت و بعد از شهادت سلطان سر راه مات کف الله مکول و زوج بتول جفا
اسد الله که شاه با بلند پروا ظاهر روح پر فوج مقدس با از واح اندیا بر شاخشا و رضوان من الله الاکبر ارمند
و اولاد بزرگوارش را از کفن و دفن انحضرت فرغت حاصل کرد بد و رگبا ان و زک بقول مشهور و زوجه بدست
یکم شهر رمضان سنه چهارم هجری بود اذتاب سیه خرافت بد و تابان فلک امامت فرزندار چند شاه ارضه
جناب امام حسن مجتبی علیه النعمه و الشان با از خشار پر از نور و ضیا مسکام صبا کت کسوة فیها مصیبا از افق مشرق
خلافت طالع کرد بد و بجانب مسجد کوفه شریف فرما شد و در آن روز سی هفت سال و شش و زکم از عمر شریف انحضرت
منقض شد بودن بزرگوار چون اذتاب تابان بر منبر رفقه خطبه فضیله کلمات بلیغ از افره موشی طوسی رحمة الله در
از معروف سنی لطفیل و ایت کرده که چو امما حسن بعد پدید بزرگوار بر منبر رفت و خواست که سخن گوید بگریه
گریه کواکب کسرا کوفت توانست سنا بنشت و بعد از آن برخواست پس از حد و ثنای ذوالجلال و درود و صلوات
حضرت رسول و افره موی که اها التلوس در این شب یعنی شب گذشسته نازل شد قرآن و در این شب خروج کرد عیسی
مریم با سنا و در این شب بقتل سپید بوشع بن یون و در این شب شهید پدرم امیر مؤمنان علیه السلام بمکه بخند که
احد از و خبا که پیش از انحضرت بودند و نه کسی که بعد انحضرت باشند پیشی نگیرند بر انحضرت در دخول هست هر گاه
سید انبیا ام انحضرت را بقتل ما مؤمن بر مؤجیر شیل از جانب است انحضرت و میکا سبل از جانب جیب انحضرت مشغول
مبشدا و انحضرت نکذاشت از زرد و سفید یعنی طلا و نقره مگر مفضل درم که از عطیه انحضرت فاضل آمد
بوکه ازاده داشت که خادمه میجه و خنر خوام کلثوم ابتاع نماید پس باز گریه بر انحضرت مستولی شد بخوبی که صدق
انحضرت بلند شد سخن انجناب از شده گریه قطع شد و مرد ما صد بگریه بلند کردند اه که شورشی در مسجد

اکبر هر سیم و در شکافت تیر بر حلقوم اصغر زاد یافت شهنشون بر بوسه گاه مضطرب و اندخیز هر زرد
 کویلا ابریز جمع مفاسد عظیمه که در دنیا از خلقت آدم الی یومنا بر حلق و کذا ده بجهت محبت مردم و دنیا
 بود سبحان الله با وجود این که اهل کوفه کمال معرفت ایام حسن مجتبی و سر و صفیای اهل صل کرده بودند و آن
 خضر را بر حق و معاتبه را بر باطل میدانستند بطبع دنیا دستان سید بزرگوار بر داشته بان سر خیل کفار می
 پیوستند از آنکه با وجود آنکه یکصد بیت هزار نامه عجز و الخاح بخضر امام حسین هم نوشتند و اینجانب را به التماس
 و لایه بسا کوفه آوردند بندگی و اطاعت خدا ترجیح دادند بطبع مال که بقتل آن بر کزیده ذوالجلال بکشند
 باز آنش را کشند و اقا و بش را بخون آغشند بر آردان و فرزند آن عزیزش را در بر او بش نجو و سنا پاره پاره نمودند
 باین اکتفا نکرده پیکری که سید نبیام در اغوش خود پرورده بود از صبر تیر و نیزه و شمشیر چون پیراهن
 با دام سوزاخ سوزاخ ساختند و آرد است که چون شمر شمر بر سپینه میناک انحصار که منبع علوم دنیائی بود
 نشانی انحصار فرمود که مینا که من کبستم عرض کرد که نونی حسن علی ای طالب که ماد را فاطمه زهرا و عبد رسو
 خداست خضر فرمود که ای مرد و چون بر حرکت نصب مطلق چرا مرا بقتل هرسانی انجیبش مرد و مطرود عرض
 نمود که اگر من تو را نکشم جانم از نبرد که خواهد گرفت بدست من و بجز تو را ستام شهید گفت که از بدین
 ازا همان مکن حجت دارم بدل تو از حسب کوی اینجا حرف از این توان مکن این طایفه گوید که شهر جوان این خوب
 بان جناب را انحصار فرمود که ما احب الجایزه من نبرد او شفاعت حد رسول الله یعنی شهر با جانم نبرد بجز امت زود
 تو باشا عتبت حد رسول خدا انملو بشیر و حیا کلامی در رجوا المظلوم عرض کرد که تا قیامت دل مجازا سوخت لعنه
 علیه علی کلامه گفت ای نوق من جایزه البرید احب الی منک و من جلا اه و امصیبتا که ان خبیث ازل و ابد عرض کرد که
 بگذرانک که شتر یک دوم است جا زهرا بن بدیع تو راست و نزد من از تو و از جد تو این بر بنظر دقیق ملاحظه کن که شب
 دوم و دینار و طبع ضبا و عقار سر کار اهل و زکار و ابکی امیر اند نعو با الله من جلا دنیا از اینجا است که عقل کله
 زسل فرمود که خلیل بنی از این کل خطی بنیت تا کی سخن از سخن سریم هم بر سر مطلب خواهم چو خبر ملحق شد آن دور
 بمقابه مطرود بخضر امام حسن رسیدان بر کزیده معبود کوفیان را احضار نمود و با ایشان فرمود که بارها خبر دارم شما
 که بعهده خود وفا نخواهید کرد اندر مراد می نبرد عهد شکست و بمقایه بیو ایشان بیکبار عرض کرد ندان مرد و دردی
 وان پلید کند اگر عهد تو را شکستند از آن چه ناله ماه کی که خمد تو را در میانها بسته و بر زاه عبوبت نشنیم
 هم گوشیم تا چه فریادی خضر امام حسن فرمود که من با شما موافقت میکنم ولیکن بمذاقتم که شما با من عهد و خواهد
 کرد پس آن بزرگوار مغیره ابن نوفل بن حرث بن عبد المطلب بن قیابت خویش در کوفه گذاشت و خوبا اصحاب از کوفه
 برآمد و بمذاهب روان شد تا بد بر عبد الرحمن رسیدان بی الحدیث و شرح لحن البلاغه گفته که چو معاویه
 بالشکران شام بجانب عراق راه سپا آمد در عرض راه مهنا مکن از دو خدعه و فریب تدبیر بر آمدن شرفنا
 و نفاق در میان لشکران عراق و فرخت و خرمن آن گروه را با حریق و عهد و بیدل زور و ستم خود
 و معاویه مرد و در کس نیز عمر بن حرث مخزومی و اشعث بن قیس کندی و شیبث بن سعید و جرجین حرکه از امام کوفه
 بودند فرستاد و هر یک ایشان پیغام داد که اگر حسن علی را بقتل رسانید و بدست هر دو دم و امارت طائفه از سپا
 شام و یکی خزان خود را از هر کس بقتل او مبارزت نماید در بیخ ندارم چو انقوم بر کشته محبت این مواعید کا زید
 از معاویه استماع نمودند شب و زرد کین از بت و از آردان بزرگوار نشنند و انحصار عذر و وصیله ایشان

مجلس اول از آنکه

در این مجلس از آنکه

وان مظلوم ناتوان نتوانست که صورت مبارک از رخسار خود بردارد و ما دامیکه زینب خواتون از بیابان بجهت جمع آوردن
 اطفال برکشته اقبال برکشته بر سران بهار آمد و انحصار زمان حال مشاهده نمود و بر بازوی آن علی بن فکار را
 گرفته و از بر خیزانید و رو بقلعه گاه آورد و عرض نمود که ای برادر شهید بیت تا کی تو پیشه کنی ای پناه ما
 از اهل بیت خویش شکینا چه مانده ما بیکسان ضعفه خواریم و دستگیر غافل عجز و بیکی ما چه مانده این
 بخدا قسم که زبان از بیابان اوارگان و دستم ز سبک عاجز است اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و حو
 نایب علی ذلک **مجلس در بیان مصیبتی که در آن روز** **بسم الله الرحمن الرحیم**
الحمد لله رب العالمین مجلس در بیان مصیبتی که در آن روز **المضطربین یعواصیف**

محبته بالیه و جعل تفاوت در جانیم میباید و در آن روز لبس توب البلوی فی مجامیده اعدائیه و الصلوة و الصلاة
 علی کرم انبیا و محمد المصطفی المنتجب بمنزل جانی و جمیل عظامه و ایامه و غیره سبها المظلوم و التهنید السموات
 الیروز العین قدوة اهل الزمانی محمد الحسین علیه علی جده و آئینه و آئینه و آئینه المظلوم سلام الله و ضلک ابدل
 مگو که موسی ندوده سد بسر ماه محرم را بفرموده صفر فارغ نشد هنوز دل از باراندهی کامد بر کوه ماتم نو ما
 دیگر لحاظ داده مری و نه مری هر روز از آن دم بغزینت نو که کم نیست الفاطمه که چه چشم خالق
 بسند کند و خوار و حقیرند و مختصر این قوم بر کزنده خلاق داوردند از چشم کم بجانب این قوم کم نگر که چند
 شکافه سر و جلو شکسته اند که چه کذا خنده بگردید و برید سر هر گوشه فانی از ایشان غروب کرد که خوار و
 زمین نگر و تاباخر طوس و مد کوفه و بغداد و کربلا شاه و لایق شاه کجا محقق مجلسی در میان آنوقت
 از رکن الاثمه بسند خود از غایت دخاله بگریز و ایت کرده که وقتی سید انبیا مریسند بود و انحصار قدرت بر او
 نبویین مریسند که رزای مریسند غایت کوند که من عرض کردم بار رسول الله فدایت داده کجا داری مریسند بجانب
 فاطمه دختر خود مریسند و تا نظر بحسن و حکیم کم و کرسکی من استکین با بدین انحصار بحیره فاطمه شریف آورد و فرمود
 که بدختر من کجا بسند پس من فاطمه عرض کرد که ای پدر بزرگوار ایشان از شدت کرسکی از خانه بیرون رفتند و
 مریسند پس انجناب بطلب ایشان از خانه بیرون آمد و عرض را به ابودرداء رسانید و پرسید که دو پیشه فرمودند
 عرض کرد که بار رسول الله در سایه دیوار نبی جندغان خوابیدند پس انحصار با نجار رفت و ایشان را بر گرفت و آن مریسند
 بلند قدر مریسند و انحصار شد چشم ایشان را پاک مریسند پس ابودرداء عرض کرد که واکذا ایشان را که تا من ایشان را
 بردارم حشر فرمود که ای ابودرداء بگذار که چشم ایشان را پاک کنم قسم بان کسیکه جانم در قبضه قدرت اوست که اگر
 قطره از اشک چشم ایشان بر زمین و بر در هرینه کرسکی رامت من تا روز قیامت باقی ماند بعد از آن انجناب ایشان را
 بر گرفت و بگریستن جبرئیل نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا محمد پروردگار تو تو را سلام مریسند و مریسند
 که این جزع چیست حشر فرمود که از کرسکی که نه نمیکم بلکه از مدد دنیا مریسند که جبرئیل عرض کرد که حقتا مریسند
 که ایاه سر و مریسند تو را اینکه کوه احد را از برای تو طلا سازم و از ثوابها تو چیزی که نشود و انحصار فرمود که جبرئیل
 عرض کرد که چرا سید انبیا مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند مریسند
 کامل شناختی پس جبرئیل عرض کرد که بار رسول الله ان قدی که در کارخانه از کوز است طلب کن چون آن قدر از
 انحصار دید که در آن تربد و کوشش بسیار است جبرئیل عرض کرد که یا محمد تا اول فریاد و پیران و اصل بیت خود از آن
 پس ایشان از آن تربد همگی خوردند و سپر شدند و به همگان خوف فرستادند و جبرئیل از آن کم کنند پس یکی گفت من کاشه

چنانچه
مجلس و عین اخبار

تا برکت ترا از این کاسه بدید چون این سخن گفتند آن کاسه بدید شد خصم رسول فرمود که بخدا قسم اگر هیچ
 نمیکشند هرگز فقرای امت از آن بخوردند تا قیامت و از این قسم حادث از طریق مخالفین روایت شده که در وقت
 سید المرسلین امام حسن و امام حسین علیه السلام را بر سینه خود چسباند و فرمود که ای گروه مهاجر و انصاری و مدینه
 اقامیم ما حقو لجموعنا یعنی بدستیکه من دست میداد اینک عمر خود را در دستها این دو فرزند خود تقسیم کنم که نصف
 از آن حسن باشد و نصف از آن حسین این بزرگوار می و علم مرتبه و جلال و قدر آن دو شاهزاده عالی عقید
 فی الجمله از این دو عهد شرف ظاهر شد که مقام دوستی متدانیان با ایشان بمرتبه بود که عمر کرامی خود را در دستها
 مناصف میفرمود و واضح نبود که اشک چشم نازنین ایشان بر زمین ریخته با وجود این مرتبه بلند است بشر و حیوان
 و انجمن بدت و از ظهور و نصارت در باره آن دو نور چشم رسول خدا چه معاملا کردند و مگر در درختن اشک چشم
 قهار جبار مجتهد بدین درختن خوب طاهر ایشان چو خود فرمود لغت خدا بر ما اهلان کوفه که نکند باشند
 عمر عزیزان دو بزرگوار با تهنات رسد و با جلا خواندن با رحلت فرمایند یکی از بر خضای شد بد و در لغز بر هر کس
 شهید کردند و دیگر بر با اقرار با حق پاره ساختند مرتبه بلند و پایه قدر ایشان در نزد خدا و رسول
 منظورند باشند سجان الله بزرگوار و مظلومی و لا در رسول نادر کردن و بی مرتبه جلال ایشان بودن
 در خورد هر کسی نیست و صلوات برک بر تباعث ایجاد خالی از مرد و زن بی پایه مستحق می بر هر یک زرتبه
 دانش چه بگری کوفی نه اعظم بر این و نه اعلی اما در بیغ و در در کربانند بدنام از خود روزگار و
 جفا پیش می آید هر یک از تنی هر یک از ایشان جفا دی و از هر یکی در تن از ایشان جفا می از زخمها هر یک
 از ایشان هر یکی زخمی بدید بکس نرسد بدست مری در هر یکی غمی بمرسینند هیچ هر خانه عزیزی هر گوش
 مایمی در مایع این اعم کوفی و روضه الاحبا است چون نامردان کوفه نفاق باطن خود را در سابط مداین
 ظاهر ساختند و بجهت رضا جوئی پنهان ناکار معایبه خدا و رستم خدا و رسول را از خبیانه و طبع دم
 و دینا از این عاریت سرچشم از نغم باقی جنت الما و پوشیدند و در سر پرده انحضرت و بچند و اموال از بر کردند
 ذوالجلال را عارت کرده منفرد شدند جماعت بیعه همدان که از خلاص کیشان نبرد و دران بودند آن
 جناب از آن منکانه و غوغا بیرو و آوردند و از سابط و میدان نهادند در کمال استعجال هر چند چو مجبور
 نگارند ملعون از قبیله بی اسد که او را جراح بن کشا میگفتند و بر واتی جراح بن قبضه نام داشت از کین
 گاه بهر و تاخت بیکدست عنان استراحت حضرت را گرفت و زبان بی باقی کشود و عرض کرد که ای پسر تو را کج
 شکم چنانکه بدت رکاف رسد و بدت بگری بر دان مینا انحضرت زد که تا استخوانش کافت و بر و این برهلو
 مینا انشود که جنب الله المکین بود ز دا الحاصل انحضرت از اثر زخم آن خنجر که بر بد الهه برش رسد و از اثر انحضرت
 که از زبان زبانه ایمان بر قلب جگر آن مولای مؤمنان واقع گردید ناله عظیم از دل پرورد پرورد بر کشید و مدهوش
 شد از مرکب در غلط بدت در دا که نخل قامت سلطان اجتبی از نیندا حادثه افتاد بر زمین در دا که جیم
 الی علی نشان کرد بر ناول قضا که کمان داشت در کین انغم زدیکه خود را زد بدها کشاد جن و ملان کرد
 بچشم تراستین پس چو از زرد نیاود بران صد خنجران لعین بر زمین افتاد عید خط طانی و طیبیا بن عیار
 ان ناپاک را کوفه در ساعت بصر شمشیر و خنجر پاره پاره ساختند و خوبسنا از جراحتان بزرگوار رفتند و
 مدهوش کردند و چو مدهوش مد عرض کرد الهی در راه رضا تو اینها سهل است پس نیند بزرگوار را جرح

و اما در عمارت نشانی بقصر بعضی مداین رسانیدند و با هم همان که قریب بیست هزار کس بودند فرمودند و
 سعد مسعودی ثقی که خاک نام بود از جانب انحضرت بخدمت اجناب هم همان که موافق مقام نمود و جراحان حسنا
 و قوفها خیر ساخته بمعالجه انحضرت پرداخت تا آنکه جراحت انحضرت کم کرد و روی به بهبودی گذاشت و این حادثه
 عظیم و ذمیه کبری در وماربیع الاول سنه چهار و یک هجری اتفاق افتاد و از آن زمان شیعیان بقتل مظلوم
 زابع العبا جناب امام حسن مجتبی یاد که از دست منافقین بر کین کوفه زار و از بیت ها کشیدند و لیکن مظلوم
 حکیم کجا و غریب بیکسی امام حسن کجا ظالمهایی که بر مظلوم کرد و واقع شد چون بخاطر محبتا منکر در غم
 و اندوه و ملال ایشان بی پایان و حزن و کلال آنها بیکران میگردید مخصوص قایم روز غمناشوارا که چند
 هزار تبر و نیزه و شمشیر و نیزه و عود و برف و مینا و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب
 نبود که بکفر از آن لعینان از اجزای رسا و بد بجر و روح قطعه قطعه انغریب مظلوم از خاک برداشته کردی معانی بدین
 انحضرت را درین نماید تا قلبها شیبها اندک نشانی برساند و اه که کدام مصیبت ان مظلوم زاندر کنیم و کدام ضربه
 از بیکس مجروح را بخاطر او بریم و بیکریم و صا ای بیگرت بکوفه کسوفت بشام که نیست در دهها تو کریم بر کجا
 بران سپا غرقه بخون در کتار تو با از سپا حکم بدور تو از دو خام بر چاک فرو آید تا کام نوجوا ناخون
 حاوا صغیر پیشتر نشسته کام بر بیکس ایشان تو پیش روی خصم یا بر خورش پر در کبان تو از خبا بران هزار
 تیغ که از اندک بنام بر جسم پاره پاره زارت بگریک با بر عبا ای بیکس زارت بشهر شام بر نوجوان خسته بیارید
 با بر غدا خون جگر خوردنش مدام بر دختران نورس و طفلان ناصبو با بر زنان بیکس و ایتام بی طعام در کوفه
 الغم است که چون انحضرت امام حسن در مداین نزول فرمود سعد مسعودی ثقی که از جانب اجناب مداین بود شب
 روز بخدمت کداری انحضرتی پرداخت مختارین ای عیبده ثقی که برادر زاده سعد بود بنزد عم خود آمد و گفت ای
 بیانا حسن بن علی اگر فتنه معاویه بسیاریم که شاید بدین واسطه معاویه ولایت عراق را بنا و اگذار و سعد از مختار
 ان بستان بر شفت و کف و ای بر تو خدا قبح کرد اند روی تو از من از جانب پدر انحضرت را ولایت والی حکم را
 و اکنون چگونه حق نعمت ایشان را فراموش کرده فرزند رسول خدا را گرفته معاویه سپاه و چون شیعیان از کف مختار
 خبر را شنیدند خواستند که مختار را بقتل رسانند اما امر بشفاعت هم وی سعد مسعودی از جرم سخنانا هجرت
 در گذشتند الحاصل چون انحضرت امام حسن علی را در کتار زخم داشت چند روز توقف فرمود و سپس سعد را
 انصاف که بعد از رفتن عیسی بن عباس بجانب معاویه امارت لشکر بنا او بود چند مرتبه با معاویه حرب میکرد و معاویه
 معاویه خواست که بزند و پرو شطنت قبس را بفرید مکن نشد تا آنکه روز معاویه یکی از امراء شام را با جوی حیر
 قبس و سواد مجتهد رسانید آنجا که او بقبس اشجاع بزرگوار و ان ثابت قدم دیدند و انتظار صلت نداد و جوی
 اسپر برخی را طعمه شمشیر ساخته بقبه السیف باقی و همی بجانب معاویه برکشیدند و معاویه بغایت مضطرب شد
 و بخط خود نامه محبت آمیزی بقبس نوشت و ان موحد را بمواید کاذب نویسد و او بر امتاعت خود خواند
 در جواب نوشت که لا والله لا نلقانی ابدا الا بیتی و بیتی الخ یعنی بخدا قسم تو هرگز مرا ملاقات نخواهی کرد مگر
 اینکه منانه من و تو نیز نباشد اینست مقام اخلاص و اذت که دنیا و ما فها را بیکساعت خدمت کداری محدود
 محدود بر این بنکشد بلکه طعن نیزه و شمشیر ایدار که دروا اخلاص کشتی ال و سوا ایشان رسد بطرف خروار
 درم و دینار دانند چنانکه زهر سپ قبس علی که از اصحاب جان نثار انحضرت امام حسن بود با انحضرت عرض کرد

و اما در عمارت نشانی بقصر بعضی مداین رسانیدند و با هم همان که قریب بیست هزار کس بودند فرمودند و سعد مسعودی ثقی که خاک نام بود از جانب انحضرت بخدمت اجناب هم همان که موافق مقام نمود و جراحان حسنا و قوفها خیر ساخته بمعالجه انحضرت پرداخت تا آنکه جراحت انحضرت کم کرد و روی به بهبودی گذاشت و این حادثه عظیم و ذمیه کبری در وماربیع الاول سنه چهار و یک هجری اتفاق افتاد و از آن زمان شیعیان بقتل مظلوم زابع العبا جناب امام حسن مجتبی یاد که از دست منافقین بر کین کوفه زار و از بیت ها کشیدند و لیکن مظلوم حکیم کجا و غریب بیکسی امام حسن کجا ظالمهایی که بر مظلوم کرد و واقع شد چون بخاطر محبتا منکر در غم و اندوه و ملال ایشان بی پایان و حزن و کلال آنها بیکران میگردید مخصوص قایم روز غمناشوارا که چند هزار تبر و نیزه و شمشیر و نیزه و عود و برف و مینا و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب نبود که بکفر از آن لعینان از اجزای رسا و بد بجر و روح قطعه قطعه انغریب مظلوم از خاک برداشته کردی معانی بدین انحضرت را درین نماید تا قلبها شیبها اندک نشانی برساند و اه که کدام مصیبت ان مظلوم زاندر کنیم و کدام ضربه از بیکس مجروح را بخاطر او بریم و بیکریم و صا ای بیگرت بکوفه کسوفت بشام که نیست در دهها تو کریم بر کجا بران سپا غرقه بخون در کتار تو با از سپا حکم بدور تو از دو خام بر چاک فرو آید تا کام نوجوا ناخون حاوا صغیر پیشتر نشسته کام بر بیکس ایشان تو پیش روی خصم یا بر خورش پر در کبان تو از خبا بران هزار تیغ که از اندک بنام بر جسم پاره پاره زارت بگریک با بر عبا ای بیکس زارت بشهر شام بر نوجوان خسته بیارید با بر غدا خون جگر خوردنش مدام بر دختران نورس و طفلان ناصبو با بر زنان بیکس و ایتام بی طعام در کوفه الغم است که چون انحضرت امام حسن در مداین نزول فرمود سعد مسعودی ثقی که از جانب اجناب مداین بود شب روز بخدمت کداری انحضرتی پرداخت مختارین ای عیبده ثقی که برادر زاده سعد بود بنزد عم خود آمد و گفت ای بیانا حسن بن علی اگر فتنه معاویه بسیاریم که شاید بدین واسطه معاویه ولایت عراق را بنا و اگذار و سعد از مختار ان بستان بر شفت و کف و ای بر تو خدا قبح کرد اند روی تو از من از جانب پدر انحضرت را ولایت والی حکم را و اکنون چگونه حق نعمت ایشان را فراموش کرده فرزند رسول خدا را گرفته معاویه سپاه و چون شیعیان از کف مختار خبر را شنیدند خواستند که مختار را بقتل رسانند اما امر بشفاعت هم وی سعد مسعودی از جرم سخنانا هجرت در گذشتند الحاصل چون انحضرت امام حسن علی را در کتار زخم داشت چند روز توقف فرمود و سپس سعد را انصاف که بعد از رفتن عیسی بن عباس بجانب معاویه امارت لشکر بنا او بود چند مرتبه با معاویه حرب میکرد و معاویه معاویه خواست که بزند و پرو شطنت قبس را بفرید مکن نشد تا آنکه روز معاویه یکی از امراء شام را با جوی حیر قبس و سواد مجتهد رسانید آنجا که او بقبس اشجاع بزرگوار و ان ثابت قدم دیدند و انتظار صلت نداد و جوی اسپر برخی را طعمه شمشیر ساخته بقبه السیف باقی و همی بجانب معاویه برکشیدند و معاویه بغایت مضطرب شد و بخط خود نامه محبت آمیزی بقبس نوشت و ان موحد را بمواید کاذب نویسد و او بر امتاعت خود خواند در جواب نوشت که لا والله لا نلقانی ابدا الا بیتی و بیتی الخ یعنی بخدا قسم تو هرگز مرا ملاقات نخواهی کرد مگر اینکه منانه من و تو نیز نباشد اینست مقام اخلاص و اذت که دنیا و ما فها را بیکساعت خدمت کداری محدود محدود بر این بنکشد بلکه طعن نیزه و شمشیر ایدار که دروا اخلاص کشتی ال و سوا ایشان رسد بطرف خروار درم و دینار دانند چنانکه زهر سپ قبس علی که از اصحاب جان نثار انحضرت امام حسن بود با انحضرت عرض کرد

و اما در عمارت نشانی بقصر بعضی مداین رسانیدند و با هم همان که قریب بیست هزار کس بودند فرمودند و سعد مسعودی ثقی که خاک نام بود از جانب انحضرت بخدمت اجناب هم همان که موافق مقام نمود و جراحان حسنا و قوفها خیر ساخته بمعالجه انحضرت پرداخت تا آنکه جراحت انحضرت کم کرد و روی به بهبودی گذاشت و این حادثه عظیم و ذمیه کبری در وماربیع الاول سنه چهار و یک هجری اتفاق افتاد و از آن زمان شیعیان بقتل مظلوم زابع العبا جناب امام حسن مجتبی یاد که از دست منافقین بر کین کوفه زار و از بیت ها کشیدند و لیکن مظلوم حکیم کجا و غریب بیکسی امام حسن کجا ظالمهایی که بر مظلوم کرد و واقع شد چون بخاطر محبتا منکر در غم و اندوه و ملال ایشان بی پایان و حزن و کلال آنها بیکران میگردید مخصوص قایم روز غمناشوارا که چند هزار تبر و نیزه و شمشیر و نیزه و عود و برف و مینا و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب و کوب نبود که بکفر از آن لعینان از اجزای رسا و بد بجر و روح قطعه قطعه انغریب مظلوم از خاک برداشته کردی معانی بدین انحضرت را درین نماید تا قلبها شیبها اندک نشانی برساند و اه که کدام مصیبت ان مظلوم زاندر کنیم و کدام ضربه از بیکس مجروح را بخاطر او بریم و بیکریم و صا ای بیگرت بکوفه کسوفت بشام که نیست در دهها تو کریم بر کجا بران سپا غرقه بخون در کتار تو با از سپا حکم بدور تو از دو خام بر چاک فرو آید تا کام نوجوا ناخون حاوا صغیر پیشتر نشسته کام بر بیکس ایشان تو پیش روی خصم یا بر خورش پر در کبان تو از خبا بران هزار تیغ که از اندک بنام بر جسم پاره پاره زارت بگریک با بر عبا ای بیکس زارت بشهر شام بر نوجوان خسته بیارید با بر غدا خون جگر خوردنش مدام بر دختران نورس و طفلان ناصبو با بر زنان بیکس و ایتام بی طعام در کوفه الغم است که چون انحضرت امام حسن در مداین نزول فرمود سعد مسعودی ثقی که از جانب اجناب مداین بود شب روز بخدمت کداری انحضرتی پرداخت مختارین ای عیبده ثقی که برادر زاده سعد بود بنزد عم خود آمد و گفت ای بیانا حسن بن علی اگر فتنه معاویه بسیاریم که شاید بدین واسطه معاویه ولایت عراق را بنا و اگذار و سعد از مختار ان بستان بر شفت و کف و ای بر تو خدا قبح کرد اند روی تو از من از جانب پدر انحضرت را ولایت والی حکم را و اکنون چگونه حق نعمت ایشان را فراموش کرده فرزند رسول خدا را گرفته معاویه سپاه و چون شیعیان از کف مختار خبر را شنیدند خواستند که مختار را بقتل رسانند اما امر بشفاعت هم وی سعد مسعودی از جرم سخنانا هجرت در گذشتند الحاصل چون انحضرت امام حسن علی را در کتار زخم داشت چند روز توقف فرمود و سپس سعد را انصاف که بعد از رفتن عیسی بن عباس بجانب معاویه امارت لشکر بنا او بود چند مرتبه با معاویه حرب میکرد و معاویه معاویه خواست که بزند و پرو شطنت قبس را بفرید مکن نشد تا آنکه روز معاویه یکی از امراء شام را با جوی حیر قبس و سواد مجتهد رسانید آنجا که او بقبس اشجاع بزرگوار و ان ثابت قدم دیدند و انتظار صلت نداد و جوی اسپر برخی را طعمه شمشیر ساخته بقبه السیف باقی و همی بجانب معاویه برکشیدند و معاویه بغایت مضطرب شد و بخط خود نامه محبت آمیزی بقبس نوشت و ان موحد را بمواید کاذب نویسد و او بر امتاعت خود خواند در جواب نوشت که لا والله لا نلقانی ابدا الا بیتی و بیتی الخ یعنی بخدا قسم تو هرگز مرا ملاقات نخواهی کرد مگر اینکه منانه من و تو نیز نباشد اینست مقام اخلاص و اذت که دنیا و ما فها را بیکساعت خدمت کداری محدود محدود بر این بنکشد بلکه طعن نیزه و شمشیر ایدار که دروا اخلاص کشتی ال و سوا ایشان رسد بطرف خروار درم و دینار دانند چنانکه زهر سپ قبس علی که از اصحاب جان نثار انحضرت امام حسن بود با انحضرت عرض کرد

چون در آن وقت که...

که اگر بنا هفت بر او باقی باقی باشد هر بنه شهادت در کاب تو را بر بقای ابدی اختیار میگردم چه جا آنکه
زندگانی دنیا بجز روز پیش نیست هم چنین جان نثاران آن بزرگوار هر یک از این مقوله عرضها با مختصر نمیکردند
یکی که بیست که جان را چه قدری چه جوی ز جان غریز تری که یک نثار تو بود یکی بیای وی افتاد و بوسه
کردن فغان کرد که آه نم نفس بد تو زندگانی توان بناله گفت یکی راضی که زار کشدم زهی سعادت اگر
صد هزار بار کشدم بگر نه گفت یکی من فدای چشم تو تو دندکان بد زندگیا کردم ز برو اگر چنانچه
جناب امام حسن بیست نفر جان نثار ماندند پس ابتدا بمصالحه با معاویه را خنمی نمود چنانکه سید جوانان
اهل جنان بمصالحه و بیعت با فاسق فاجر مثل زید پلید را راضی نکرد بد القصد قفس مانند کوه کران در بر
معاویه ایمان بان معتدل تامل است با بود تا آنکه خبر خم خوردن مختصر و تفرقه کوفیان بی جهت بر قفس شد
وقفس بفرموده امام حسن دست از کار کشید در مصالحه با معاویه انکار شدید داشت و هیچ وجهی
الوجو طاعت معاویه نکرد و بیعت نکرد دست نکشود این شهر اشوق گوید که چون معاویه بجواله انبار رسید
عبدالله بن عامر را با جمعی موفور در مقدمه لشکر خویش بجانب معسکر خضر امام حسن اعلم روانه نمود چو
عبدالله سربید این رسید خضر امام حسن را از جراحت الجمله سگلا حاصل المختصر یا آنچه از سپاه که در
خدمت المختصر فلک بارگاه مجتمع بودند از مداین به قصد محاربه با عبدالله بن عامر برآمد بعد از تلافی و بقیه
هنو و اشخرب شتغل نگشته عبدالله بن عامر آمد و گفت ای اهل عراق من مقدمه الجیش لشکر معاویه
و بفرمت جنگ با بنصرتون بامام و اینک معاویه با جنوش خون شام شام از دنبال است و من از حوالی انبسا
از معاویه جدا شده ام و عنقریب است که او بشما خواهد رسید و شما را و زحمتا شما را بشام مات رسانند
چون اینجا عت که در حد المختصر بودند سخنان عبدالله بن عامر را شنیدند هر اس بقتل بر ایشان مشو گشته و
از معرکه قتال پاری هم جدا نهاده بر تافتند و بفرقه نهادند خضر امام حسن ناچار در کمال اضطراب با فلان
از اقارب احتیاجات انساب بجز بعضی مداین مراجعت فرمود عبدالله بن عامر متعاقب جناب اهد مداین را
مخاضر نمود در آن اثنا عرضت قفس سغد خضر رسید المختصر نامه زاید است مبات کوفت و فرمود این نامه قفس
که در دست من است کوفیان با من خلافت کردند و لشکری که با او بودند فوج فوج کر بچند معاویه پیوسته اند
و این معنی از شما اهل کوفه غریب نیست بلی بفرموده امام صاق مؤمن جناب اما حسن بیوفی از اهل کوفه
غریب نبود بلکه وفادار و متعهد و از ادک بخاندان نبوت از ایشان غریب بود و لیکن هر چیزی شد و ضعف
داد بیوفائی که بجز امام حسن کرد ندان بود که آن سر و نام را با صراوت تمام از کوفه برای حربیام معا
بهرن آوردند و بعد از راه کردند که المختصر را بقتل رسانند با انجناب از ادکت بسته معاویه سپاندان بزرگوار
ناچار برای حفظ شریعت غرا و حفظ دماش پنا و احبا خود با معاویه مرد و صلح نمود با و جوا پنا آب فرات
برویش نه بستند و انجناب از ادک حرای بی آب خاص نمودند و نوجوانان نش نگشند و براد زانش و پاره پاره
نمودند چو خراگه او را نشو خشد و عبالش شهر شهر با ستر نبردند و بعد از قتل کشتن را نبردند
و اسب بر پیکر ناز نینش نه تا خنده اه ثم راه بغدادی مظه می سیدالتهمد که آنچه مذکور شد از کوفیان
درون وان بی حبتان ملعون با مختصر در روز بانصاف و در سپید که اگر هزاران ان ظلمها ناز و
شور مذکور کرد باز هر زبدان ستمها به پنا پنا بدین قدر و بدان ای شیعه که وضال چون شو کوفه

معاویه از این سخن که مختصر را با فاسق فاجر مثل زید پلید را راضی نکرد بد القصد قفس مانند کوه کران در بر
معاویه ایمان بان معتدل تامل است با بود تا آنکه خبر خم خوردن مختصر و تفرقه کوفیان بی جهت بر قفس شد
وقفس بفرموده امام حسن دست از کار کشید در مصالحه با معاویه انکار شدید داشت و هیچ وجهی
الوجو طاعت معاویه نکرد و بیعت نکرد دست نکشود این شهر اشوق گوید که چون معاویه بجواله انبار رسید
عبدالله بن عامر را با جمعی موفور در مقدمه لشکر خویش بجانب معسکر خضر امام حسن اعلم روانه نمود چو
عبدالله سربید این رسید خضر امام حسن را از جراحت الجمله سگلا حاصل المختصر یا آنچه از سپاه که در
خدمت المختصر فلک بارگاه مجتمع بودند از مداین به قصد محاربه با عبدالله بن عامر برآمد بعد از تلافی و بقیه
هنو و اشخرب شتغل نگشته عبدالله بن عامر آمد و گفت ای اهل عراق من مقدمه الجیش لشکر معاویه
و بفرمت جنگ با بنصرتون بامام و اینک معاویه با جنوش خون شام شام از دنبال است و من از حوالی انبسا
از معاویه جدا شده ام و عنقریب است که او بشما خواهد رسید و شما را و زحمتا شما را بشام مات رسانند
چون اینجا عت که در حد المختصر بودند سخنان عبدالله بن عامر را شنیدند هر اس بقتل بر ایشان مشو گشته و
از معرکه قتال پاری هم جدا نهاده بر تافتند و بفرقه نهادند خضر امام حسن ناچار در کمال اضطراب با فلان
از اقارب احتیاجات انساب بجز بعضی مداین مراجعت فرمود عبدالله بن عامر متعاقب جناب اهد مداین را
مخاضر نمود در آن اثنا عرضت قفس سغد خضر رسید المختصر نامه زاید است مبات کوفت و فرمود این نامه قفس
که در دست من است کوفیان با من خلافت کردند و لشکری که با او بودند فوج فوج کر بچند معاویه پیوسته اند
و این معنی از شما اهل کوفه غریب نیست بلی بفرموده امام صاق مؤمن جناب اما حسن بیوفی از اهل کوفه
غریب نبود بلکه وفادار و متعهد و از ادک بخاندان نبوت از ایشان غریب بود و لیکن هر چیزی شد و ضعف
داد بیوفائی که بجز امام حسن کرد ندان بود که آن سر و نام را با صراوت تمام از کوفه برای حربیام معا
بهرن آوردند و بعد از راه کردند که المختصر را بقتل رسانند با انجناب از ادکت بسته معاویه سپاندان بزرگوار
ناچار برای حفظ شریعت غرا و حفظ دماش پنا و احبا خود با معاویه مرد و صلح نمود با و جوا پنا آب فرات
برویش نه بستند و انجناب از ادک حرای بی آب خاص نمودند و نوجوانان نش نگشند و براد زانش و پاره پاره
نمودند چو خراگه او را نشو خشد و عبالش شهر شهر با ستر نبردند و بعد از قتل کشتن را نبردند
و اسب بر پیکر ناز نینش نه تا خنده اه ثم راه بغدادی مظه می سیدالتهمد که آنچه مذکور شد از کوفیان
درون وان بی حبتان ملعون با مختصر در روز بانصاف و در سپید که اگر هزاران ان ظلمها ناز و
شور مذکور کرد باز هر زبدان ستمها به پنا پنا بدین قدر و بدان ای شیعه که وضال چون شو کوفه

سید بطحا کشند درخت شد عهد هر سست و دل روزگار دست اب فرات بست بر اولاد مصطفی
از بهر آن وی سپردشوم بخت در قضا شکست در خانه علی تا زاده زکد از محنتش به بخت دوزان کرد
که از علی را برهنه کرد نادرده معاینه رنگین کنند زخت غلطان بخون زال پمیردش کن تنها چنان
بدنهای محنت انگر که کینینه نبی داشت که بدوش که زب بزه گشت که او بزه درخت جمعی سبنا
روز ز قومی سیادل برخی سیایوش ز قومی سبنا بخت ابکاشکی هفت نفیاد بکوبد یا فناء الجمال و بالنت
ما الخت اخر الخالتان نه دل سخت منک سوخت ایچرخ کبر فر این دل سنگ تو بود سخت الحاصل خضر اما
حسن هم قومی اهل کوفه بقین دانه که باه بد ترا آنچه کردید خواهید کرد پس زرق و اضطراب باید از در محضاد زانم
روانحال جناب امام حسین برخواست و عرض کرد که ای برادر زینهار که اینکار زانکی جناب امام حسن فرمود که ای
برادر چگونه چنین نکند و حال آنکه میداند که این کار گرفته معاویه پیمانند و خون من و شیبتهاید در من تمام ریخته
شو و حرمت منا بکلی ضایع گردد در آن اثنا نامه از معاویه با بجزیب رسید که ازان بزرگوار طلب صلح نمود و بوسه کند
های مغلظه یاد کرده که اگر با من از در محضاد زانی از آنچه رای سبک قرار کرد تجاوز نکند و نامها اهل کوفه که
معاویه نوشته بودند که ما خضر امام حسن را بقتل رسانیم دست بسته بنزد تو فرستیم امر تو چیست این نامه را نیز
بما فرستاده خود بخدمت الخضر رساند داشت جوانش و افاق نفاق اهل عراق را برای العین دید و بریقین آن
جناب افزود که عنقریب براد کسبسته معاویه خواهند سپر یا بقتل خواهند رسانند بعد از غلبه بر این جناب و
کدایت شعبان ابو تراب و در کجا باشند بقتل خواهند رسانند از خود برادران واقار باین خضر و سایر رفیقا هم
خواهند ناچار از زرق و اضطراب بانکه میداند معاویه با آنچه شرط کند فاما خواهد نمود رضا بمحضاد و شی با کفتم بنالد
چو کشت منم و کس مقول شود حسین و منم و کس مظلوم ترا حکین کھی بد کفنا مظلوم ترا حکین مظلوم
حسن بغدادی قلب مجروح حیدر کرد و اولاد اجدان بزرگوار با جانشینها که از اهل روزگار و خصوصاً از منافقین عراق
چه کشند تا بعد از ملاحظه نهای که چه حالی داشت خضر امام حسن غم در میان ناگان کوفه و بیچیه قسم الخضر را
ملجا و مضطر ساختند که تن بمصالحه فاسقی در داد و چگونه ذلتی بر خود قرار داد که شعبان بد بزرگوارش است و با
در بخار و الا نور از حران بن امین روایت شده که او بجز امام محمد باقر عرض کرد که فدای تو کردم چگونه بیا
خضر امیر و امام حسن امام حکین علیهم السلام که خروج کردند و اهل ظلم بر ایشان غالب شدند خضر فرمود که در
علم خدا چنین کشنده بود و اگر ایشان از حق تعالی زوال ملک و سلطنت انظامان طاعی با مثلت میکردند
و هلاک ان فناء و فجار زای طلبیدند هر بنه حقیق اجابت میفرمود و ان ظالمان از هلاک مینموزد و ترازان
کنی که رسته و ابکسلاند و دانههای ان رسته از هم بریزد و لیکن ایشان در مقام تسلیم رضا بودند و آنچه حکیم
میخواست غیر ترا نمیخواستند و آنچه با ایشان رسید برای کنای نبود که مخالف خدا کرده باشند ولیکن برای ان
بود که خدا میخواست که ایشان بسبب بیانات بد رجائات انان گشتند و در روز قیامت بی شفاعت و رسانند
قیام نمایند الحاصل خضر امام حسن بر منبر بر آمد خطبه در کمال فصاحت و بلاغت خواند و در نای خطبه
فرمود که عجب دارم از قومی که نه چپا دارند و نه دین زای بر شما معاویه را آنچه شما وعده کرد که در عوض کشتن من
شما بدهد نخواهد داد ای قوم بخدا قسم که چو من این امر را بمعاویه واگذارم هرگز شما در دولت منی امته فرج و رستگاری
نخواهید کرد بلکه با انواع عذرها معذ خواهند کرد و بد و میبینم که اولاد شما بر در خانه های ایشان اسناد

کشت بکویت بنا کامی شهید و در چندین بار شاه دین حسن بود راضی بر هلاک خویش تن منکشد
از بکیش هر لحظه بوست ناسری و شهر و لشکر دوست دوستان را شد دفاع بر دل گره اوی احوال حسن
ناگفته به چون قرار مصالحه استقرار یافت حضرت امام حسن ع قدس س سفید خنجره و اطلب فرمود که دست از
حرب برداشته مملکت را بمعاویه سپارد پس چون فرموده انحضرت عمل فرموده وارد کوفه شد در آنوقت معاویه حضرت
امام حسن ع در کوفه بودند در امکان نور و ظلمت جمع آمد بود معاویه کس نیز در حضرت امام حسن ع فرستاد
که انحضرت شریف برده با او بیعت نماید جناب امام حسن ع فرمود با این شرط با تو بیعت میکنم که مردمان از تو
این باشند الحرام زاده گفت که همه خلافت از من در امانند مگر تین سفید خنجره انضای که او زار در نزد من مانده
نست حضرت امام حسن ع در جواب فرمود که بی بیعت من با تو صورت پذیر نیست بیعت من موقوف با آن قبور
و اما جناب مکه انان چون معاویه دانست که بیعت امام حسن ع بدو وقت پس فصل پذیر نیست ان ماد
قبور را بجز آن مؤلف سبط پیغمبر امام معتمد در دوران پناه دین حسن بکفر را صحیح خویش
انجناب کشتی را در حضور در غیاب در امانش اینها اصرار داشت بر خلاف صلح و انکار را
تا امانش بر بوسه بنانند تن به بیعت زاده سفید خنجره من فدای غیرت اممقتدا در کجا بود تو در
کرب بلا طفل معصوم تو عبد الله چون بقم خویشتن جستی پناه دست ان کودک بشهر حفا ملحد
از تو کفر کردی حبا انقدر او زانند انک امان که بعش حال خود سبنا سجان الله امام
حسن ع با غیرت امامت در روز عاشورا نبوک که بار و حمایت با طفل صغیر خود نماید خصوص سنکای که عبد
در دامن عم خود با دست مقطوع دست پامزد و پیوسته میگفت که ناخواه از رکنی انمظلوم غریب ان
طفل را در اغوش کشید و فرمود چه بسیار است بر من که تو را بنصرت خود بخونی و من نتوانم تو را
کم صبر کن بقرة العین که همین لحظه در دست جان بر ابای خود ملحق و از دست جلد خود سیر خواهی شد
و مکانات این ظلم را اجر جزیل خواهی یافت مؤلف ان مقام شکر غم کرد بلا بسنا است دنده جن ملک
بر حکمین خونبار است لبک مانند حسن بنکس و مظلوم کجاس که بصلح پیر هندی لعین ناچار است
اه و کداه اگر هر حسن خونگری پیش انظام و جفا فاش کین مقدار است القصد چون امر بیعت حضرت
امام حسن ع انعقاد یافت معاویه عرض کرد که باید امام حسن ع نیز دستها بیعت من کشاید پس کس بجانب
سید عباد فرستاد و انحضرت را به بیعت خویش دعوت نمود انمظهر غیرت نامتناهی از امان نیز معاویه با فرمود
و قدم بمنزله او در محله فرمود معاویه بر اشفت حضرت امام حسن ع معاویه را دستکین داد و فرمود که معاویه دست
از کین بدار و او را بحال خویش گذار و در برابر بیعت خود اگر اه مکن چه برادر م حسن با تو بیعت نخواهد
کرد تا او را بقتل کشد او را بقتل نتوانی رساند تا اهل بیت او را نکشی و اهل بیت او را نتوان کش تا انکه
شعبای وی کشته نشوند و جلای شیعباوی کشته نشوند مگر انکه ان فتنه فروخته شود و بالتمام لشکرها
شام بقتل رسند معاویه چون فرمایش شد بدام انحضرت را انما مؤبغات خوف و هراس بهم رسانند
دست بیعت سید مظلوم انجا امام حسن ع کشید و چون بنای این مامکده بر اخصا است کلمات
مطوله در خود کرا این کتاب نبود و لیکن از حکمت مصالحه نکردن حضرت امام حسن ع چشم نبوشید لهذا
بذکر قول سید مرتضی علم الهدی بر داختن ان اینست که سید بزرگوار علی ع فرمود که حکمت مصالحه